

نوشتاری که بخش نخست آن در این شماره آمده است مربوط به مناظره‌ای است میان چهار نفر از نظریه‌پردازان سوسیالیست پیرامون مساله‌ها و معضله‌های «اقتصاد» دوران گذار به سوسیالیسم. دوران انتقال سیاسی که با واژگونی مناسبات سرمایه‌داری و استقرار «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» آغاز می‌شود. این مناظره میان دو نفر از سوسیالیست‌های طرفدار «سوسیالیسم بازار» و دو نفر از مخالفان این نظریه انجام یافته است. در این شماره نشریه «سامان نو» نخستین بخش این مناظره اختصاص یافته است به دیدگاه‌های دو نفر از طرفداران نظریه‌ی «سوسیالیسم بازار» و در شماره بعد این نظریه مود نقد و بررسی مخالفان آن قرار خواهد گرفت. به هر روی، در «پیش-سخن» چاپ انگلیسی (۱۹۹۸) که در آغاز این نوشتار به فارسی برگردانده شده، توضیحات کافی در مورد چگونگی و چرایی این مناظره آمده است. در پایان باید اشاره کرد که عددهای بدون پرائنز مربوط به پانویس‌ها و عددهای با پرائنز مربوط به منابع آمده در پایان نوشتار هستند. «سامان نو»

مناظره بین سوسیالیست‌ها: سوسیالیسم بازار

دیوید شوایکارت، جیمز لاولر، هیلل تیکتین، برتل اولمان

برگردان: سرژ آراکلی

اکتبر ۲۰۰۶

شرکت کنندگان در مناظره

دیوید شوایکارت پروفیسور در دپارتمان فلسفه در دانشگاه لویولا (Loyola) شیکاگو است. او دارای دکترا در ریاضیات (از دانشگاه کنتاکی) و فلسفه (از دانشگاه ایالتی اوهایو) است. او نویسنده‌ی کتاب **کنترل سرمایه‌داری یا کارگری؟ ارزیابی اقتصادی و اخلاقی و علیه سرمایه‌داری**، و مقالات بیشماری درباره‌ی مارکسیسم، سوسیالیسم بازار، و مقولات دیگری در مورد تئوری و عملکرد سوسیالیستی است.

جیمز لاولر پروفیسور دپارتمان فلسفه در دانشگاه ایالتی نیویورک در بافالو و رئیس انجمن مطالعات فلسفی مارکسیسم است. او دکترای خود را از دانشگاه شیکاگو دریافت کرده است. او نویسنده‌ی **مارکسیسم اگزیستانسیالیستی ژان پل سارتر و وراثت، و نژادپرستی**، و ویراستار **چه قدر از حقایق را به کودکان می‌گوئیم؟ سیاست ادبیات کودکان**، و مقالات بیشماری درباره‌ی نظریات مارکس، هگل، و سارتر و همچنین مسایل متفاوت تئوری آموزشی نوشته است.

هیلل تیکتین مصحح پژوهش‌های اروپای شرقی و روسیه و رئیس مرکز پژوهش تئوری و جنبش‌های سوسیالیستی در دانشگاه گلاسکو است. او همچنین ویراستار نشریه **نقد: نشریه تئوری سوسیالیستی است**، او دارای دکترا از دانشگاه مسکو و نویسنده‌ی کتاب **های ریشه‌ی بحران‌ها در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: اقتصاد سیاسی فروپاشی و تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی**، و نویسنده‌ی همراه **دیدگاه‌های لئون تروتسکی**، و همچنین نویسنده‌ی بیش از هشتاد مقاله در جنبه‌های متفاوت مقولات فوق است.

برتل اولمان پروفیسور در دپارتمان سیاسی دانشگاه نیویورک و دارای دکترا از دانشگاه آکسفورد است. او نویسنده‌ی **بیگانگی: بینش مارکس از انسان در جامعه‌ی سرمایه‌داری، انقلاب اجتماعی و جنسی**، و **پژوهش‌های دیالکتیکی**، و ویراستار همراه **پژوهش‌های تعلیم و تربیت سوسیالیستی، فرهنگستان چپ: دانش مارکسیستی در دانشگاه‌های آمریکا، و قانون اساسی ایالات متحده: ۲۰۰ سال انتقاد**. او همچنین مخترع بازی **مبارزه‌ی طبقاتی** است.

پیش سخن

آلیس از گربه پرسید: "ممکن است لطفاً بگویید حالا از کدام راه باید رفت؟" گربه پاسخ داد: "این بستگی دارد که به کجا می‌خواهی بروی"

آلیس گفت: "خیلی برایم مهم نیست به کجا بروم"

گربه پاسخ داد: "پس مهم نیست که از کدام راه بروی"

(آلیس در سرزمین عجایب) لوئیس کارول

و این پاسخی است برای همه ما. امروزه سرمایه‌داری در باریکه خشکی قرار گرفته است در میان اقیانوسی که در یک سو غیرضروری و در دیگر سو غیرممکن قرار دارد، که این هر دو با امواج فزاینده و خروشان خود در حال شستن سواحل آن هستند.

اما پیش از اینکه محاصره‌شدگان به ارتفاعات بالاتر جزیره پناه ببرند باید آگاه باشند که معضلات لاینحل سرمایه‌داری، نه تنها روز به روز وخیم‌تر می‌شوند بلکه آنها نیز در حال صعود به ارتفاعات بالاتر هستند.

سخنان مارگارت تاچر که زمانی گفته بود "برای سرمایه‌داری جایگزینی نیست"، اکنون بر میلیون‌ها زبان در سرتاسر جهان جاری است. مردمی که معتقدند این به معنی مصایب و معضلات بازم فزاینده‌تری خواهد بود.

فروپاشی اتحاد شوروی این دیدگاه یاس‌آور را حتی در میان بسیاری چپ‌ها که اتحاد شوروی را هرگز نمونه‌ی یک جامعه‌ی سوسیالیستی تلقی نمی‌کردند تقویت کرده است که چرا باید تن به



مبارزه‌های داد که حاصلی بیار نخواهد آورد؟ در این مقطع بسیار حساس تاریخی کسانی از ما که به یک جایگزین برتر و انسانی‌تر کیفی اعتقاد دارند باید بیشترین و عاجلانه‌ترین لویت را برای توضیح و تشریح این جایگزین قایل شوند تا مردم سرتاسر جهان انگیزه و دلیل روشنی برای گزیدن آن جایگزین به جای ادامه‌ی راه مصیبت-زای کنونی داشته باشند.

اکنون دیگر انتقاد گسترده از سرمایه‌داری، کافی نیست، اگر که هرگز بوده باشد. اکنون بیش از هر زمان دیگری سوسیالیست‌ها باید توجه همگان را به سوسیالیسم معطوف دارند.

بسیاری از سوسیالیست‌ها در ایالات متحده و دیگر کشورها با سپردن جایگاهی بسیار پراهمیت به امکانات آینده در مقابل معضلات موجود آغاز به پاسخگویی به این بحران کرده‌اند. گروهی از سوسیالیست‌ها که به این نیاز عاجل بیش از دیگران با جدیت و مداومت، پرداخته است گروهی است تحت عنوان سوسیالیست‌های معتقد به "سوسیالیسم بازار" که این خود در پهنه‌ی جهان به عمده‌ترین بحث موجود در بین چپ تبدیل گشته است.

عمده‌ترین سؤالاتی که این بحث برانگیخته است چنین است که سوسیالیسم بازار چیست؟ عملکرد آن چگونه خواهد بود؟ کدام یک از معضلات موجود بشر را حل خواهد کرد؟ چگونه می‌توان آنرا جایگزین سرمایه‌داری کرد؟ رابطه-اش با سرمایه‌داری چگونه خواهد بود؟ مقایسه‌ی آن با اشکال سنتی سوسیالیسم چه خواهد بود؟ آیا مارکس به آن توجهی مبذول داشته است؟ سوسیالیست‌های دیگر، چه نقاط ضعف و قوتی را در آن می‌بینند؟ در کتاب حاضر، چهار تن از فرهیختگان سوسیالیست که عمیقاً در این بحث به کنکاش پرداخته‌اند - دوتن در تقابل و دوتن در تأیید - به این سؤالات پاسخ می‌دهند.

در ابتدا تذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که، هر چهار تن ما نیک آگاهییم که مسئله و مشکل انسان تحت ستم در عصر حاضر این نیست که "بهترین شیوه‌ی بهره‌برداری از منابع طبیعی چیست؟" یا "آیا به زندان‌های کارگری بیشتری احتیاج هست یا برنامه‌ی اقتصادی عاقلانه‌تر؟" در عوض اما، آنها می‌خواهند بدانند که ابعاد مختلف زندگی آنها چگونه تحت یک سیستم سوسیالیستی بهتر خواهد بود. آیا جذابیت کار جایگزین بیگانگی از آن خواهد شد؟ آیا امنیت شغلی، جانی و درآمد بیشتری خواهند داشت؟ آیا آنها هنوز از نداشتن پول کافی برای خرید آن چیزهایی که نیازمندند، رنج خواهند برد؟ آیا توان

کافی برای فراهم کردن امکان تحصیلات برای فرزندان و امکان بهداشتی و درمانی مورد نیاز خانواده‌ی خود را خواهند داشت؟ آیا کماکان اسیر دست اربابان و صاحب ملک‌ها و شیادان و همچنین پلیس، که عامل وحشت و نگرانی و همواره تهدیدی است بر آرامش و آسایش آنان، خواهند بود؟ بدون چشم‌پوشی از هر کدام از این سؤالات، نویسندگان این کتاب عمدتاً توجه و تلاش خود را در تشریح و تحلیل ساختاری شیوه‌هایی متمرکز کرده‌اند که جهت این تغییرات ضروری و قطعی‌اند.

ترجمان مباحثات آکادمیک ما به جواب‌های مشخص سؤالات مردم، نیازمند تلاش‌های مداوم است که باید به آن همت گماشت.

دیوید شوایکارت، جیمز لاولر، هیلل تیکتین و من این مباحثه را درباره سوسیالیسم بازار در کنفرانس آکادمیسی‌های سوسیالیست در نیویورک به سال ۱۹۹۵ انجام داده‌ایم.

ما همگی بارها در بحث‌های مشابهی با دیگر آکادمیسی‌ها در ایالات متحده و دیگر کشورها و همچنین با یکدیگر در کنفرانس‌های مختلف شرکت کرده و شوایکارت دو کتاب و همگی ما مقالاتی در این باره نوشته‌ایم.

در کتاب حاضر هر کدام از ما نه تنها سعی نموده-ایم نظرات خود را در مورد سوسیالیسم بازار تحلیل و به اثبات برسانیم، بلکه گاهی هیجاناتی روشنفکرانه هم، که ناشی از شرکت در چنین مباحثه‌هایی است از خود بروز داده‌ایم. بنابراین به‌یازای ابراز تنها نظرات خود، هر کدام از ما نظر فرد دیگری را از جناح مقابل به نقد کشیده و همچنین به انتقاداتی که از جانب دیگر به نظرات‌مان شده است پاسخ گفته‌ایم.

ترتیب مباحث در کتاب به شرح زیر است:

۱- دیدگاه‌های دیوید شوایکارت و لاولرد دفاع از سوسیالیسم بازار.

۲- دیدگاه‌های تیکتین و من در مخالفت با سوسیالیسم بازار (طولانی بودن سخنان من عمدتاً به این علت است که تقریباً نصف سخنان من به بازار در سیستم سرمایه‌داری اختصاص یافته است تا زمینه‌ای مفهومی باشد در جهت کل مناظره).

۳- قطعات کوتاه‌تر که شامل انتقادات ما چهار نفر از نظرات یکدیگر است.

۴- قطعات کوتاه شامل پاسخ‌های هر کدام از ما به انتقاداتی که به نظرات‌مان شده است.

علی‌رغم هر نتیجه‌ای که خواننده از مناظره‌های ما گرفته باشد، امید ما این است که وی بتواند

پاسخی برای مارگارت تاچر و پیروان نوین‌اش، در ابراز شک در این که "جایگزینی برای سرمایه‌داری نیست" یافته و با قطعیت اعلام دارد که "آری... البته جایگزینی برای سرمایه‌داری هست"

و بر خلاف آلیس که نمی‌داند که به کجا می‌خواهد برود، خود را در مسیری که می‌دانیم به سعادت انسان می‌انجامد، قرار دهیم.

بخش نخست

سوسیالیسم بازار (در تأیید)

دیوید شوایکارت

امروزه امید بستن به سوسیالیسم از هر نوع-اش، دیگر مد روز نیست. کارشناسان از تکرار این که سوسیالیسم مرده است و سرمایه-داری لیبرال غایت تاریخ است، دست کشیده‌اند. این نکته دیگر از شکل خبری خارج گشته و همچون "واقعیتی" پذیرفته شده است، که "سوسیالیسم مرده است".

جواز دفن نه تنها برای سوسیالیسم کلاسیک، بلکه برای هر نوع سوسیالیسم بازار دیگری با کنترل کارگران و یا بدون آن نیز صادر شده است.

اقتصاددان مجار یانوس کورنای^۱ که زمانی طرفدار سوسیالیسم بازار بود، اکنون با اطمینان تمام اعلام می‌دارد "سوسیالیسم کلاسیک یک سیستم یکپارچه است و سرمایه‌داری نیز یک سیستم یک پارچه است تلاش در جهت تحقق سوسیالیسم بازار به سیستمی ناهمگون منتهی می‌شود که اجزایش با یکدیگر ناهمخوان و متضادند. مالکیت عمومی و عملکرد بازار نمی‌توانند با یکدیگر همخوانی داشته باشند. (۱) همچون خودگردانی،" این یکی از بن‌بست‌های روند تکامل است". (۲)

جهت رد نظرات داهیان‌ی آقای کورنای، دست‌کم دو مدرک و دلیل قاطع وجود دارد که یکی تئوریک و دیگری نمونه‌ی عینی است. در مورد اول، در بیست سال گذشته در جوامع سرمایه-داری تلاش‌های تئوریک فراوانی در جهت جایگزینی بازار در سرمایه‌داری صورت گرفته است که به



نتایج متفاوتی رسیده است. (۳) دوم اینکه شکوفاترین اقتصاد در عصر حاضر که در خدمت ۱/۲ میلیارد از مردم جهان است، سوسیالیسم بازار می‌باشد.

چین

اگر که در دفاع از سوسیالیسم سخن گفتن این روزها دیگر مد روز نیست، در دفاع از چین سخن گفتن، همانا عین عقب‌ماندگی تلقی می‌شود.

در جناح چپ هنوز مدافعان ستبر و مصمم سوسیالیسم فراوانند، اما چپ، میانه یا راست هیچکدام میانه‌ی چندانی با چین ندارند.

در چین هنوز حکم اعدام، عدم رعایت حقوق بشر، کمبود دموکراسی، کار استثمارگرانه‌ی کارگران، زن‌ستیزی، عدم توجه به حفاظت محیط زیست و ارتشاء سیاسی وجود دارد.

و خلاصه این که چین هیچ الگوی جذابی که موجب تحرک و حمایت کارگران و زحمتکشان جهان باشد ارایه نمی‌دهد.

چین کنونی آنچنان که روسیه‌ی بعد از انقلاب بلشویکی و یا خود چین تا دهه‌ی ۶۰ و یا ویتنام، نیکارگوئه و یا کوبا در میان بسیاری از چپ‌ها بود الهام دهنده نیست. انسان گاهی آرزو می‌کند که کاستی‌ها و نارسایی‌های جامعه‌ی چین این همه عیان نمی‌بودند. (۴)

اغلب در آرمان‌های سیاسی همچون سوسیالیسم برای یک تخیل اتوپایی نقشی هست. انسان همواره نیازمند نمونه‌های محرک است.

ما نیازمند هستیم که تجسمی از حتی ناکجاآباد داشته باشیم. و همچنین نیازمند بررسی واقع‌گرایانه‌ای از دستاوردها و نارسایی‌های واقعیت‌های تجربی تاریخی هستیم. از آنجایی که چند تجربه‌ی سوسیالیستی بااهمیت‌تر از آنچه که در چین به چشم می‌خورد موجود است، ما نیازمند تفکر دقیقی هستیم تا دریابیم از تجربه‌ی چین چه چیزهایی را می‌توان حذف کرد و چه چیزهایی را نمی‌توان.

اگر مفهوم ما از سوسیالیسم، اقتصاد مدرنی است بدون باقی گذاشتن عمده‌ی وسایل

تولید در دست مالکیت خصوصی، چین به شکلی عیان یک اقتصاد سوسیالیستی می‌باشد.

نه تنها چین اقتصاد خود را سوسیالیسم بازار می‌نامد، بلکه خود اقتصاد چین در عمل به خوبی نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است. در سال ۱۹۹۰ تنها ۵/۱ درصد تولید ناخالص ملی حاصل بخش خصوصی بود (۵) و علی‌رغم سرمایه قابل توجه خارجی که به کشور سرازیر شده است (بیشتر از هنگ کنگ و تایوان و اغلب در شرکت‌های مشترک با چین) آن بخش از سرمایه-گذاری چین در سرمایه‌های ثابت که با کمک سرمایه خارجی تامین می‌شود تنها ۱۳٪ (در ۱۹۹۳) می‌باشد و ۴٪ کارگران غیرکشاورزی را در استخدام دارد. در حدود ۵ تا ۶ میلیون کارگر و در مقابل در ۱۹۹۱ حدود ۲/۴ میلیون بنگاه‌های اشتراکی در حدود ۳۶ میلیون کارگر را در خود جای داده‌اند. و ۱۰۰ میلیون کارگر در بنگاه‌های دولتی مشغول به کار هستند.

این اقتصاد سوسیالیسم بازار "ناهمگون" تاکنون به طور جدی موفق و کارآمدی بوده است با دستاورد رشد سالانه‌ی ۱۰٪ در ۱۵ سال گذشته، که در همین مدت مصرف سرانه‌ی واقعی در کشور به بیش از دو برابر رسیده است، فضای مسکن به دوبرابر، مرگ و میر کودکان به ۵۰٪ تقلیل یافته، تعداد پزشکان ۵۰٪ افزایش یافته و عمر متوسط از ۶۷ به ۷۰ سال صعود نموده است. و افزون بر این نابرابری اجتماعی بر اساس آمار Gini در اثر کاهش تفاوت درآمد شهر

و روستا به میزان فراوانی ناپدید گشته است. (۶)

حتی ناظر شکاکی همچون رابرت ویل، استاد دانشگاه صنعتی چانگ چون در ۱۹۹۳ اظهار می‌دارد: دانشجویان دانشگاه چانگ چون، که اغلب از مناطق فقیر روستایی هستند اظهار می‌دارند که مایلند با سرمایه‌گذاری و نوسازی مزرعه-هایشان به تولید مواد مصرفی نوین بپردازند.

برای کارگران و کارمندان شهرنشین که تا همین یکسال پیش می‌بایست زمستان‌ها به مصرف کلم و گیاهان ریشه‌ای و خرید اندک سبزی و میوه‌ای که در پیاده‌روهای یخ‌زده در معرض فروش بود، انبوه موز، پرتقال، توت فرنگی، سبزیجات و گوشت از هر نوع که براحتی می‌توان از بازارهای سرپوشیده خریداری نمود، در مدت یکسال شیوه زندگی و خورد و خوراک آنها را دچار تغییرات اساسی کرده است.

در سراسر کشور مصرف سرانه‌ی گوشت از ۱۹۸۰ تا اکنون به حدود ۲/۵ برابر رسیده است. میلیون‌ها کارگر در دوران "رفرم" (تاکید از ویل است) به خانه‌های تازه‌ای دست یافته‌اند که توسط بنگاه‌هایی که در آن کار می‌کنند ساخته شده است، بنابراین دو یا سه خانواده‌ای که در گذشته مجبور بودند در یک آپارتمان مشترک زندگی کنند اکنون هر کدام برای خود آپارتمانی مستقل دارند. در چند ماه گذشته ساعات کار روزانه در بنگاه‌های دولتی از ۴۸ ساعت در هفته به ۴۴ ساعت کاهش یافته است که به عنوان یک به‌سازی عمده، مورد استقبال وسیع قرار گرفته است. (۷)

بر اساس نمونه‌های تجربی و عینی جامعه-ی چین را نمی‌توان یک اتوپیا (آرمان‌شهر) قلمداد کرد. انتقادگران خطا نمی‌کنند هنگامی که از نقض حقوق بشر و عدم وجود دموکراسی واقعی، استثمار کارگران (در میان سایر نمونه‌ها، می‌توان میزان عظیم سوانح در محیط کار را مثال آورد)، درصد مرگ و میر بیشتر کودکان دختر

اغلب در آرمان‌های سیاسی همچون سوسیالیسم برای یک تخیل اتوپایی نقش هست، انسان همواره نیازمند نمونه‌های محرک است



نسبت به پسر، عدم توجه به آلودگی محیط زیست و بالاخره ارتشاء گسترده، نام می‌برند. علی‌رغم همه‌ی این موارد، دستاوردهای واقعی چین حیرت‌آور است.



اما در هر حال اگر سوسیالیسم به عنوان یک پروژه‌ی آزادی‌بخش در جهت بالا بردن شرایط مادی واقعی زندگی مردم و نه به عنوان یک آرمان‌شهر همه یا هیچ، در نظر گرفته شود، سوسیالیست‌های خوش نیت (بویژه بسیاری از ما با دسترسی مستمر به موز، توت فرنگی، سبزیجات و گوشت) نباید در نادیده گرفتن این دستاوردها عجله نمایند.

در هر حال مسیر توسعه و تکامل چین، ناروشن باقی مانده است. این امکان وجود دارد که تناقضات سوسیالیسم چین به انفجار اجتماعی بیانجامد. و یا روزی چین به صف کشورهای سرمایه‌داری بپیوندد. اما آنان که وقوع یکی از این دو را اجتناب‌ناپذیر و قطعی تلقی می‌نمایند، به نظر من به فال‌گیران می‌مانند. ما هنوز نمی‌دانیم تجربه‌ی چین چگونه نتیجه خواهد داد. چین ممکن است به عنوان راهبر نیروهای تولیدی آزادشده از بند باقی بماند و همچنین ممکن است به سمت دموکراتیزه کردن خود حرکت کرده و شیوه‌ای برای حل سایر نارسایی‌های عمیق خود درپیش گیرد، باری این نیز امکانی است که چین در مقابل دارد.

در هر حال آنچه مسلم است، در برابر واقعیتی چنین قدرت‌مند ایستادن و ادعای این که سوسیالیسم بازار کارآیی ندارد، به یقین پرخطا و دچار اشکال است.

اقتصاددانان اروپای شرقی که با اطمینان خاطر چنین ادعایی می‌کنند و با تمام وجود در جهت اقتصاد بازار آزاد و مالکیت خصوصی در کشورهای خود تلاش کرده‌اند، خوب است که ویرانی‌های ناشی از

رفرهای خود را با آنچه که سوسیالیسم بازار بدان نایل گشته است مقایسه کنند.

سوسیالیسم بازار چیست ؟

بر اساس آنچه که درچین مشاهده می‌شود سوسیالیسم بازار نمونه‌ای است از یک اقتصاد خودجوش که منافع مادی حاصل از آن با گسترده‌گی تمام تقسیم می‌شود. اما نمونه‌ی چین پدیده‌ی پیچیده‌ای است با علل ویژه‌ی تاریخی و فرهنگی و تغییرات مداوم، برای استخراج قانون‌مندی و قاعده‌ای عام.

جهت عبور از مرزهای ادعاهای صرف در مورد امکانات، مفیدتر این خواهد بود که مناظره‌ی سوسیالیسم بازار را در زمینه‌های نظری دنبال کنیم.

من علاقمندم در این زمینه از یک تز دو بخشی دفاع نمایم:

(الف) با در نظر داشتن معیارها و سنجه‌هایی که سوسیالیست‌ها و همچنین غیرسوسیالیست‌ها به آن به شکل وسیعی اتکاء می‌کنند. سوسیالیسم بازار دست‌کم در برخی از انواع‌اش سیستمی بسیار پابرجاتر و قابل دوام‌تر از سرمایه‌داری است.

(ب) سوسیالیسم بازار تنها شکل سوسیالیسمی است که در شرایط کنونی تکامل بشری هم کارآمد و هم مورد پسند است. اشکال دیگر سوسیالیسم (غیر بازار) یا از جهت اقتصادی نارسا و غیر کارآمد و یا نامقبول هستند، و اغلب هردو، بگذارید مفهوم "سوسیالیسم بازار" را با دقت بیشتری بشکافیم.

سرمایه‌داری دارای سه وجه توضیحی است. یک اقتصاد بازار است با مالکیت خصوصی ابزار تولید و کار مزدوری. و براین اساس، اغلب عملکرد اقتصادی جامعه به وسیله‌ی

دست‌های پنهان قانون عرضه و تقاضا انجام می‌شود. اغلب دارایی‌های تولیدی جامعه، یا به شکل مستقیم و یا از طریق سهام در دست مالکان خصوصی است. اغلب مردم به کار مزدوری اشتغال دارند و مزد خود را به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم از صاحبان نگاه‌هایی که برای آن کار می‌کنند، دریافت می‌دارند.

یک جامعه‌ی استوار بر مناسبات اقتصادی

سوسیالیسم بازار، مالکیت خصوصی ابزار تولید را محو و یا به سی جایگزین کردن آن با نوعی مالکیت دولتی یا مالکیت کارکنان شدیداً تحت کنترل قرار می‌دهد.

علی‌رغم حفظ بازار همچون مکانیسم هماهنگ‌کننده‌ی اغلب تولیدات اقتصادی، اهرم‌های کنترل آنرا جهت جلوگیری از افراط و عدم اعتدال، که ویژه‌ی سیستم سرمایه‌داری است، در اختیار نگه می‌دارد.

سوسیالیسم بازار ممکن است کار مزدوری را با دموکراسی تولید جایگزین کند که در آن صورت آنچه که کارکنان دریافت خواهند کرد نه مزد قراردادی، بلکه بخشی از منافع خالص شرکت مورد نظر خواهد بود و اگر چنین باشد، سیستم، سوسیالیسم بازار با شیوه خودگردانی کارکنان خواهد بود.

در سال‌های اخیر، تئوریهای چندی در باره -ی اشکال مختلف سوسیالیسم بازار ارایه شده است که همه‌ی آنها در چهار نقطه مشترک بوده‌اند:

۱- بازار نباید با مشخصه‌های سرمایه‌داری همراه باشد.

۲- برنامه‌ریزی مرکزی به عنوان یک مکانیسم اقتصادی عمیقاً دچار اشکال بازار است.

۳- در برابر سوسیالیسم بازار، هیچ نوع سوسیالیسم کارآمد و مورد پسندی وجود ندارد. یعنی بازار یک مکانیسم تعیین‌کننده (گرچه غیرایده‌ال) جهت سازماندهی یک اقتصاد کارآمد، تحت شرایط کمیابی است.

۴- برخی اشکال سوسیالیسم بازار از نظر اقتصادی بسیار کارآمدتر و بسیار موجه‌تر از سرمایه‌داری هستند.

بگذارید هر کدام از این مباحث را بررسی کنیم.

بررسی مبحث «بازار = سرمایه‌داری»

تعیین هویت سرمایه‌داری با بازار، اشتباه مهلکی است که هم مدافعان محافظه‌کار سیاست اقتصاد آزاد و هم بسیاری از چپ‌های مخالف سرسخت اصلاح بازار به آن دچارند. با نگاهی به کارهای مدافعان عمده‌ی سرمایه‌داری، همچون آقای اف. ای. هایک F. A. Hayek و یا میلتون فریدمن Milton Friedman در خواهیم





یافت که عمده‌ی توجیه روی خواص و حقانیت بازار و بر روی عیب‌ها و نارسایی‌های برنامه‌ریزی مرکزی متمرکز است. (۸) از نظر سخنوری این شیوه‌ی زیرکانه و موثری است، چرا که دفاع از اقتصاد بازار بسیار آسان‌تر است تا دفاع از دو وجه دیگر سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و کار مزدوری. آنان به خوبی آگاهند که بهتر است توجه را به سوی مسئله‌ی بازار و به دور از کار مزدوری و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید رهنمون شوند.

ناقدان چپ سوسیالیسم بازار علاقمند هستند همچون عکس‌برگردان گروه محافظه‌کار مدافع سرمایه‌داری باشند. تمرکز بر روی مسئله‌ی اقتصاد بازار باقی می‌ماند، اما این بار در توضیح شرارت‌ها و غیرعقلانی بودن آن. اما در حقیقت اثبات غیرعقلانی و شریر بودن اقتصاد مجرد بازار به همان سادگی است که دفاع از آن، چرا که اقتصاد بازار هم دارای محاسن و هم معایب و شرارت است. مدافعان سرمایه‌داری (با نام‌گذاری ساده‌ی آن به اقتصاد بازار) بر محاسن اقتصاد بازار تاکید نموده و با چشم فروبوستن به همه‌ی انتقادات، اعلام می‌دارند که تنها جایگزین، اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی است!

و ناقدان اقتصاد مبتنی بر سوسیالیسم بازار، با تمرکز صرف بر روی عیب‌ها و شرارت‌های اقتصاد بازار، بر دفاعیات و توجیهات چشم می‌بندند و اعلام می‌دارند که نمونه‌های اقتصاد مبتنی بر بازار در واقع نمونه‌های شبه‌سرمایه‌داری‌اند. این شیوه‌ها ی استدلال بسیار آسان هستند، از آنجایی که خود را از تجزیه و تحلیل دقیق این که اقتصاد بازار در یک مناسبات تولیدی

متفاوت با سرمایه‌داری به چه شکل کارایی خواهد داشت بی‌نیاز می‌بیند. باری آسان، اما بسیار سطحی.

نقد برنامه‌ریزی مرکزی

باید گفته شود که اغلب انتقادهای محافظه‌کاران در مورد آنچه که تا همین اواخر کلام مقدس دیدگاه سوسیالیستی بود و اقتصاد غیروابسته به بازار و برنامه‌ریزی شده از مرکز خوانده می‌شد، اثبات شده است تا نفی. آنها، البته معمولاً با بی‌صدافتی، چشم بر بسیاری از دستاوردهای مثبت تجربه‌ی برنامه‌ریزی مرکزی و همچنین نتایج منفی اقتصاد بازار، فروبوسته‌اند، اما در مورد تشخیص نارسایی‌های کلیدی اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی بُرخفا نبوده و همچنین به درستی تشخیص داده‌اند که حتی دموکراتیزه کردن برنامه‌ریزی مرکزی، به خودی خود مشکلات را حل نخواهد کرد.

انتقادهای وارد شده بر اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی، به اندازه‌ی کافی شناخته شده هستند، اما اشاره به سرتیتر آنها ممکن است مفید باشد.

یک اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی، اقتصادی است که در آن یک هیئت برنامه‌ریزی مرکزی تصمیم می‌گیرد که چه چیز باید تولید شود، و آنگاه، مجتمع‌های تولیدی را موظف به تولید آن با کمیت و کیفیت مورد نظر می‌نماید. چنین اقتصادی با چهار گروه از مشکلات روبرو می‌شود. مشکل اطلاعات - مشکل انگیزه - مشکل تمایلات برتری‌طلبی و مشکل عدم نوآوری در تولید. (۹)

در حله‌ی نخست، یک اقتصاد مدرن صنعتی بسیار پیچیده‌تر از آنست که بتوان تمام جزئیات آنرا از آغاز برنامه‌ریزی کرد. تعیین اینکه مردم چه می‌خواهند، در این خواسته چه اندازه مصرانند و در چه کمیت و کیفیتی می‌خواهند، بدون آنکه امکان داده شود با دلارهایشان به آن رای دهند بسیار مشکل است. گذشته از این اگر برنامه‌ریزان بر این مشکل که، چه باید تولید کرد، فایق آیند، برای هر کالا باید تصمیم بگیرند که، چگونه آنرا تولید کنند. تولید یک کالا (بطور

نمونه تلویزیون) نیازمند به کارگیری کالاهای دیگر است و از اینرو تولید کمیت و کیفیت این کالاها نیز باید برنامه‌ریزی شود و از آنجائیکه تولید این کالاها نیازمند صنایع دیگری است، پس صنایع مورد نیاز نیز باید مشخص و برنامه‌ریزی شوند. برای داشتن یک برنامه‌ی حتی‌الامکان منسجم، تمام این تصمیم‌ها باید از سوی مرکز برنامه‌ریزی گرفته شود. اما محاسبات این مجموعه‌ی عظیم وابسته به هم، حتی برای سیستم‌های دقیق محاسبات صنعتی ما، بسیار پیچیده و غیرعملی است و جنگ ستارگان درمقایسه با آن بازی کودکانه‌ای است.

این انتقاد البته اغراق‌آمیز است. در واقع برنامه‌ریزان قادرند تمامی یک اقتصاد را برنامه‌ریزی کنند. برنامه‌ریزان در اتحاد شوروی، در اروپای شرقی، در چین و در کشورهای دیگر، دقیقاً همین کار را برای دهه‌های متوالی انجام داده‌اند. با تمرکز تولید کالای مشخص در واحدهای تولیدی اغلب معدود و معمولاً عظیم با اعلام هدف نهایی تولید و اجازه‌ی تجزیه و تحلیل آن به مدیران بخش‌های مختلف تولید. بدین شیوه کالاها و خدمات در حدی تولید شد که اغلب باعث رشد اقتصادی حیرت‌آوری شد. گفتن این که با وقایع سال‌های اخیر صحت نظریات لودویک وان میس^۱ و فردریک هایک^۲ در مورد این که یک اقتصاد سوسیالیستی با برنامه‌ریزی مرکزی "غیرممکن است" اثبات شده است، چنان که بسیاری از مفسران آنرا تکرار می‌کنند، مزخرفی بیش نیست.

تنها با نگاهی به اتحاد شوروی، به عنوان یک نمونه که بیش از سه چهارم قرن در برابر عملیات خصمانه‌ی بین‌المللی و همچنین تهاجم گسترده‌ی آلمان تاب آورده و توانست یک کشور عظیم شبه فئودالی را به صنعتی تبدیل نماید و نه تنها برای شهروندانش خوراک، پوشاک، مسکن و تحصیلات فراهم آورد بلکه به دستاوردهای عظیم علمی در سطح جهانی دست یابد، بی پایه بودن این گفته که،

۱ - Ludwig von Mises
۲ - Friedrich Hayek



برنامه جهت موثر بودن باید یکدست و منسجم باشد، پس تغییرات در یک قسمت نیازمند تنظیم‌هایی در بخش‌های دیگر خواهد بود

ذاتی است، مشکلات بی‌شماری را سبب می‌شود که بر اساس تحلیل تئوریک و همچنین موارد عمومی عینی، تعدادی از آنها را بر می‌شمارم.

• اگر میزان تولید بوسیله هیئت برنامه‌ریزی تعیین شده است، تولیدکننده برای ازدیاد تولید و تلاش در تشخیص و تولید خواسته‌های واقعی مردم انگیزه بسیار اندکی خواهد داشت.

- اگر مقدار مواد مورد نیاز و همچنین مقدار تولید کالای نهایی از سوی هیئت برنامه‌ریزان تعیین بشود، مجتمع تولیدکننده تمایل خواهد داشت که توان تولیدی خود را کمتر و مقدار مواد اولیه مورد نیاز را بیشتر از اندازه‌ی واقعی جلوه دهد تا بدین وسیله راحت‌تر بتواند سهم خود را در اجرای تولید برنامه‌ریزی شده به انجام رساند. آنها همچنین انگیزه‌ی فراوانی خواهند داشت جهت زدوبند با هیئت برنامه‌ریزی تا سهم تولید خود را تقلیل و سهم مواد خام مورد نیاز را افزایش دهند.
 - اگر اشتغال تضمین شود اما درآمد به میزان تولید وابسته نباشد، کارکنان انگیزه‌ی کمی برای کار جدی خواهند داشت.
 - اگر هیئت برنامه‌ریزی مسئول کل اقتصاد کشور باشد، انگیزه‌ی اندکی جهت تعطیل کردن واحدهای تولیدی زیان‌آور خواهد داشت چرا که این عمل منجر به بیکاری کارکنان و ضرورت یافتن کار تازه‌ای برای آنان خواهد بود.
- در برنامه‌ریزی مرکزی مشکلات سیاسی نیز وجود دارد. برنامه‌ریزان قدرت فوق‌العاده‌ای خواهند گرفت. تصمیم‌های مربوط به مقدار تولید و قیمت‌ها مهمترین فشار بر روی مجتمع‌های تولیدی است، بنابراین خطر ارتشاء بسیار زیاد است. یک رشوه‌ی کلان که امکان کم کردن تولید و یا زیاد کردن قیمت را فراهم آورد، بسیار بیشتر می‌تواند یک مجتمع تولیدی را ناگهان موفق و کارآمد جلوه دهد تا توجه دقیق به کیفیت کالا و یا ایجاد یک خط تولید جدید و یا اختراع یک شیوه‌ی جدید تولید.

در هر صورت حتی اگر برنامه‌ریزان به شکلی وسواسی صادق باشند، این امکان وجود دارد که آنها تولید را در واحدهای بی‌نهایت بزرگ متمرکز کنند حتی با علم به این که مجتمع‌های بیش از اندازه بزرگ کارایی کمتری دارند، چرا که برنامه‌ریزی برای مجتمع‌های تولیدی محدودتر آسان‌تر است. این امکان نیز وجود دارد که برنامه‌ریزان حصارهای فراوانی بین خود و کارکنان و مصرف‌کنندگان ایجاد نمایند. برنامه‌ریزی یک اقتصاد بزرگ وظیفه‌ای فوق‌العاده پیچیده است و هنگامی بی‌نهایت مشکل می‌شود که قرار باشد این برنامه دائماً نقد شود، اصلاح شود و یا حتی از سوی شهروندان رد شود.

برنامه جهت موثر بودن باید یکدست و منسجم باشد پس تغییرات در یک قسمت نیازمند تنظیم‌هایی در بخش‌های دیگر خواهد بود. تغییرات در یک قسمت جهت کسب رضایت یک گروه از مجتمع‌های تولیدی ناراضی ممکن است به عدم رضایت گروه دیگری بیانجامد که آنان نیز به نوبه‌ی خود مصراً خواستار تغییر برنامه بشوند. هر بیانی‌های که برنامه‌ریزان در برابر مردم در حمایت از مشارکت دموکراتیک در برنامه‌ریزی بدهند، باور به این که آنان علاقه‌ای به مشارکت عموم داشته باشند پذیرفتنی نیست. این مشکل که ذاتی هر مجتمع تولیدی دموکراتیک است، هنگامی مهار شدنی است که امکان تغییرات و انواع جایگزین محدود است اما هنگامی که هر جزء از اقتصاد موضوع بحث سیاسی باشد، یعنی تصمیم‌گیری برای هر قیمت، هر کالا، هر صنعت بخواهد به شیوه‌ی دموکراتیک به آرای عمومی سپرده شود، نتیجه‌ی مورد انتظار یا یک آناشری خواهد بود و یا تعطیل ماهرانه‌ی مشارکت دموکراتیک.

و بالاخره آخرین مشکل، خود مشکل تمایل به نوآوری در تولید و یا بزبان دیگر تمایل به ایجاد مجتمع‌های تولیدی نوین است.

هر قدر هم کسی بخواهد برای دستاوردهای اقتصاد سوسیالیستی با برنامه‌ریزی مرکزی اعتبار قایل شود (که اعتباری بسیار بیش از

اقتصاد سوسیالیستی با برنامه‌ریزی مرکزی، "غیرممکن است" آشکار می‌شود.

این را نیز باید یادآور شد که نقطه‌ی مقابل "غیرممکن"، "کمال مطلوب نیست". اقتصاد اتحاد شوروی و دیگرانی که از آن نمونه‌برداری کردند، همواره با مشکل عدم کفایت روبرو بوده‌اند و این مشکل بطور مداوم با رشد تولید بدتر شده است. مشکل اطلاعات و آمار که در هنگام تولید اقلام محدود و همچنین هنگامی که کمیت تولید بیش از کیفیت آن از اهمیت برخوردار بود، قابل پی‌گیری بود، اما هنگامی که کالای بیشتر و با کیفیت بهتر مورد تقاضا قرار گرفت، ابعاد این مشکل باورنکردنی شد.

این بی‌جهت نیست که هر اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی، بعد از رسیدن به میزان معینی ارزشد به اصلاحاتی در بازار احساس نیاز می‌کند. (۱۰)

در تئوری، یک اقتصاد سوسیالیستی غیرمتمکنی بر بازار قادر است با تقلید از شیوه‌ی اقتصاد بازار بر مشکل اطلاعات و آمار خود فایق آید. برنامه‌ریزان قادرند مقدار فروش کالاها را تحقیق کنند، قیمت‌ها را بر مبنای میزان عرضه و تقاضا تنظیم نمایند و این اطلاعات را به تولیدکنندگان منتقل نمایند و آنها را به جنبش رهنمون شوند، درست همانند این که با یکدیگر جهت حداکثر سودآوری در رقابت‌اند.

اما تقلید شیوه‌ی اقتصاد بازار و اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی معمولاً به دسته‌ی دوم مشکلات دچار می‌شود، مشکلاتی که می‌توان آنها را تحت نام انگیزه رده‌بندی کرد. عدم وجود انگیزه که در اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی



آنچه که این روزها به آن می‌دهند باید داد) نمی‌توان اعتبار زیادی برای خلاقیت اقتصادی آن قایل شد. دستاوردهای آنان در عرضه کالاهای جدید و یا تکنیک‌های نوین تولید بسیار اندک بوده است. پی‌جویی دلایل ساختاری این کمبودها مشکل نیست. اگر مجتمع‌های تولیدی در رقابت نباشند، نیاز اندکی برای نوآوری خواهند داشت آنان نگرانی ندارند که اگر پا به پای تکنولوژی نوین حرکت نکنند، رقبای آنان بازار را از دست‌شان بدر خواهند برد و همان‌گونه که تهدید منفی عقب‌ماندن از قافله وجود ندارد، انگیزه‌ی مثبتی هم جهت تمایل به نوآوری نیست. امکان ایجاد یک واحد تولیدی برای فردی با یک ایده‌ی نو که یقین کند، این ایده‌ی نوین می‌تواند برای او مزایایی ببار آورد، وجود ندارد. در بهترین حالت او می‌تواند روسایش را قانع کند که این ایده‌ی جدید به امتحانش می‌ارزد. و تعجب‌آور نیست که مدیران و برنامه‌ریزان در یک سیستم سوسیالیستی با اقتصاد برنامه‌ریزی مرکزی عموماً محافظه‌کار هستند چرا که خطاها بسیار آسان‌تر تشخیص داده می‌شوند (و خطر سابقه‌ی بد را بدنبال خواهند داشت) تا یک موفقیت نوآورانه. به همین جهت معمولاً از ریسک کردن ابا دارند مگر مسئولان تصمیم‌گیری بسیار بالایی که کسی میل نخواهد داشت حتی از ایده‌ی بد آنان نیز انتقاد نماید زیرا اگر که ایده با شکست مواجه شود آنان از مسئولیت مبرا خواهند بود.

چرا یک اقتصاد غیرمتمرکز و غیروابسته به بازار نه؟

بسیاری از سوسیالیست‌های نامعتقد به بازار، در این قسمت از بحث میل دارند اعتراض کنند که "بنظر می‌رسد که سوسیالیست‌های معتقد به بازار فکر می‌کنند که تنها جایگزین برای بازار، برنامه‌ریزی مرکزی است. اما چرا باید تنها جایگزین برای بازار برنامه‌ریزی مرکزی باشد؟ چرا برای یک اقتصاد دموکراتیک غیروابسته به بازار و غیرمتمرکز مبارزه نماییم؟"

جواب طرفداران سوسیالیسم مبتنی بر بازار این است که، چنین اقتصادی در این

مرحله از رشد اقتصادی نه کارایی دارد و نه جذابیت. بله اگر یک اقتصاد در جوامع کوچک شبه کشاورزی خودکفا، غیرمتمرکز شود، یک اقتصاد دموکراتیک غیروابسته به بازار ممکن است کارایی داشته باشد. اما در عصر پیچیده‌گی‌های تکنولوژی مدرن و انبوه کالاهایی که مصرف‌کنندگان امروز که شامل سوسیالیست‌ها نیز می‌شود، محققند که از اقتصادشان طلب کنند، رویای جامعه‌ی کوچک خودکفا، رویای بی-پشتوانه‌ای است، یعنی رویای یک آرمان-شهر.

اگر بجای سیستم خودکفایی غیرمتمرکز، کسی سیستم غیرمتمرکز مشارکتی از پایین به بالا را که بتواند منتج به یک برنامه‌ی منسجم برای یک اقتصاد صنعتی عظیم بشود، پیشنهاد نماید، باید گفت که غیرعملی است. من دلیلی بهتر از طرح مایکل آلبرت^۱ و رابین هائل^۲ که با جزئیات فراوان برای چنین اقتصادی تهیه شده است، و من مطالعه‌ی آنرا به خواننده توصیه می‌کنم، سراغ ندارم. یک اقتصاد مشارکتی (مشارکت عموم افراد در برنامه‌ریزی اقتصادی) که مستلزم بکارگیری کامپیوترهای شخصی، انبارهای عظیم اطلاعاتی، به صف کردن تمامی درو همسایه، جلسات پایان‌ناپذیر شوراهای محلی، منطقه‌ای و ملی و غیره می‌شود، غیرعملی است و نهایتاً اگر هم این شیوه کارایی می‌داشت، یقیناً صرف ساعت‌های متمادی در مقابل کامپیوتر (از سوی عموم شهروندان)، و ملاقات‌های بی‌شمار که ضرورت چنین شیوه‌ای است، مورد علاقه نمی‌بود. (۱۲)

نمونه‌های اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر بازار

جان رومر - John Roemer

تا اینجا بحث من در این مورد بود که یک اقتصاد سوسیالیستی کارآمد و موردپسند، بدون بازار امکان‌پذیر نیست. در این بحث باید این‌را نیز نشان داد که سوسیالیسم

مبتنی بر بازار سیستمی کارآمد و مورد پسند است. در واقع، هم اکنون طرح‌های متفاوتی برای سوسیالیسم بازار در دست بررسی و تجزیه و تحلیل است. در اینجا به دو نمونه از آنها که یکی از آن جان رومر و دیگری طرح من است توجه کنیم. (۱۳)

در واقع طرح رومر از سوسیالیسم مبتنی بر بازار، بسیار شبیه سرمایه‌داری معاصر است اما با پنج تفاوت اساسی:

۱- تمامی سهام همه‌ی موسسه‌های تولیدی کشور، بین افراد کشور تقسیم می‌شود. هر شهروند در هنگام تولد سهام خود را دریافت می‌کند و طبعاً سود سهام شرکتی که وی سهام آنرا در اختیار دارد به وی تعلق می‌گیرد. و هنگام مرگ سهام به دولت واگذار می‌شود. این سهام بعد از دریافت از جانب فرد می‌تواند با سهام فرد دیگر معاوضه شود اما نمی‌توان آنرا فروخت. بنابراین امکان این که ثروتمندی بتواند سهام را از دیگران خریداری کرده و اقتصاد را کنترل نماید، از بین می‌رود.

۲- تمامی بانک‌ها ملی می‌شوند. این بانک‌ها با تمرکز پس اندازهای خصوصی و وام دادن به صنایع، به همان شیوه‌ی بانک‌های سیستم سرمایه‌داری عمل می‌کنند.

۳- شیوه‌ی اداره‌ی مجتمع تولیدی از جانب هیئت مدیره که متشکل از نماینده‌ی بانکی است که سرمایه‌ی تاسیس شرکت را وام داده است، نمایندگان کارکنان شرکت و نمایندگان سهام‌داران، تعیین می‌شود.

۴- دولت نقش اساسی در تعیین برنامه‌ی سرمایه‌گذاری در جهت تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری در رشته‌ای و یا عدم حمایت و تشویق در رشته‌ای دیگر را به عهده می‌گیرد.

۵- سرمایه‌گذاری خصوصی هر فرد برای یک مورد، مجاز خواهد بود، اما بعد از رسیدن به رشد معینی و یا مرگ بنیادگذار با پرداخت خسارت، ملی شده و سهام آن میان مردم تقسیم خواهد گردید.

رومر مدعی است که این سیستم از نظر اقتصادی کارآمد است زیرا مشکلات اساسی برنامه‌ریزی مرکزی را کم کرده مسئله رقابت واحدهای تولیدی با یکدیگر و با واحدهای تولیدی مشابه خارجی، با ایجاد

۱ - Michael Albert
۲ - Robin Hahnel



بازار برقرار می‌گردد و بنابراین مشکل اطلاعات-آمار و انگیزه ناپدید می‌شود. همچنین از آنجائی که بنگاه‌های تولیدی، مستقل از مراکز قدرت سیاسی بوده و عملکردشان وابسته به مدیران برنامه‌ریزی مرکزی نیست، زمینه‌ای برای برتری طلبی و تسلط طلبی وجود نخواهد داشت.

در عین حال در این شیوه به مشکل نوآوری در تولید از دو جهت برخورد می‌شود. رقابت (بازار) بنگاه‌های تولیدی ملی را وادار به هشیاری در تولید کالاهای نوین و به کارگیری تکنولوژی مدرن در تولید می‌نماید. دوم این که در این اقتصاد مکانی برای بنگاه‌های خصوصی وجود دارد. گر چه نه به آن مقیاس که بتواند بر اقتصاد مسلط شود.

این شیوه همچنین دو معضل اساسی شیوه تولید سرمایه‌داری را مورد هدف قرار می‌دهد که عبارتند از عدم مساوات اقتصادی در جامعه و سرمایه‌گذاری‌های نابخردانه. عدم مساوات اقتصادی با تقلیل اساسی منبع درآمد سرمایه‌دارانه شدیداً محدود می‌شود (گرچه کاملاً ناپدید نمی‌شود) درآمدی که مالکیت خصوصی برابر تولید موجب آن است. همه‌ی شهروندان به طور تقریبی دارای سهام مساوی از مجموع دارایی‌های جامعه هستند و بنابراین تمام سود حاصل از مازاد تولید در تملک افراد جامعه قرار می‌گیرد. و آن نابرابری‌های اقتصادی که در اثر مبادله‌ی سهام از سوی شهروندان ایجاد می‌شود، از آنجایی که بعد از مرگ هر شهروند سهام وی از سوی دولت توزیع مجدد می‌شود قابل تراکم و تمرکز به شیوه‌ای که در سیستم سرمایه‌داری معمول است، نخواهد بود. (۱۴)

سرمایه‌گذاری‌های نابخردانه نیز در این شیوه مورد هدف قرار می‌گیرد. رومر در نمونه‌ی خود آنچه را که همه‌ی اقتصاد دانان به خوبی بدان آگاهند اما کمتر در ملاء عام از آن صحبت می‌کنند یعنی این که، بازار یک مکانیسم مطمئن برای تعیین سرمایه‌گذاری در جهت یک اقتصاد سالم درازمدت نیست، را صریحاً بر ملا می‌کند. و نتیجه اینکه دست مرعی دولت باید مکمل دست نامرعی آدم اسمیت باشد. تقریباً

همه کشورهای که امروزه اقتصادشان معجزه خوانده می‌شود، از قبیل ژاپن، آلمان، کره جنوبی و تایوان، آموخته‌اند که روند سرمایه‌گذاری را راهنمایی نمایند. گر چه تجربه می‌گوید که این دست مرعی باید دخالتش محدود باشد. مثلاً به شیوه‌ی پیشنهادی رومر در مورد نرخ بهره‌ی متفاوت برای وام‌های سرمایه‌گذاری در رشته‌های متفاوت.

نمونه‌های سوسیالیسم بازار دموکراسی اقتصادی

تمایز سوسیالیسم بازار مورد نظر من که آنرا *دموکراسی اقتصادی* می‌نامم با نمونه‌ی رومر، در اینست که در نمونه‌ی مورد نظر من، خودگردانی کارکنان اساس سیستم است (که این مخالف مالکیت برابری طلبانه-ی ابزار تولید است). در حالی که در مدل رومر همه‌ی بنگاه‌ها با یکدیگر در رقابت‌اند، و سرمایه‌ی مورد نیاز جهت سرمایه‌گذاری-های جدید عمدتاً از بانک‌هایی تامین می‌شود که ملی هستند و نه خصوصی.

در دموکراسی اقتصادی بازار بورس سهام وجود ندارد، چرا که سهمی وجود ندارد. کلیه دارایی‌های کشور، در مالکیت جمعی است، اما از طریق کارکنانی که آنرا به کار می‌گیرند کنترل می‌شود. به بیانی دیگر هر بنگاهی به شیوه‌ی دموکراتیک و با قدرت قانونی کارکنانش براساس هر کس دارای یک رای در انتخاب مدیریت بنگاه، اداره می‌شود.

نمونه یک اجتماع سیاسی برای یک بنگاه تحت سیستم دموکراسی اقتصادی است، نه یک مالکیت خصوصی. یک بنگاه همچون شیئی نیست که در تملک کارکنان باشد بلکه انجمنی است که توسط آنها اداره می‌شود. کارکنان با فرستادن نمایندگان‌شان به شورای کارکنان جهت اداره و نظارت بر همه‌ی ابعاد بنگاه همه‌ی قدرت تصمیم‌گیری و اداره‌ی بنگاه را در اختیار خواهند داشت.

خودگردانی کارکنان اولین وجه مشخصه‌ی دموکراسی اقتصادی است. وجه دوم که آنرا از اقتصاد سرمایه‌دارانه (و سوسیالیسم نوع رومر) متمایز می‌کند، مکانیزم آن در تراکم

سرمایه و توزیع آن جهت سرمایه‌گذاری-های جدید است. در سیستم سرمایه‌داری و همچنین نمونه‌ی رومر از سوسیالیسم بازار، اتکاء بر پس‌اندازهای خصوصی است، در نمونه‌ی دموکراسی اقتصادی اما، اتکاء بر مالیات است. بر اساس این نمونه هر بنگاه اقتصادی بابت دارایی‌های تحت اختیارش باید مالیات بپردازد (این مالیات می‌تواند اجاره‌ای تلقی شود که بابت در اختیار داشتن اموال جامعه به جامعه پرداخت می‌شود). از نظر اقتصادی این مالیات همچون نرخ بهره بر سرمایه عمل می‌کند و ضرورت پرداخت بهره به پس‌اندازکنندگان خصوصی را برطرف می‌کند. تراکم سرمایه جهت سرمایه‌گذاری‌های جدید، از طریق مالیات-بندی بر بنگاه‌ها به ازاء رشوه‌دهی به افراد جهت پس‌انداز، نه تنها یکی از بنیادهای نابرابری‌های اجتماعی سرمایه‌دارانه، یعنی پرداخت بهره به پس‌اندازهای خصوصی، را از بین می‌برد، بلکه اقتصاد را از قید "خصلت حیوانی" پس‌اندازکنندگان و سرمایه‌گذاران رهایی می‌بخشد.

عایدات حاصل از مالیات بر دارایی‌های بنگاه‌ها، سرمایه‌ی مورد نیاز جامعه را جهت سرمایه‌گذاری‌ها جدید فراهم می‌کند، که مجدداً در اقتصاد به کار می‌افتد. در اینجا نیز مکانیسم به کاراندازی مجدد سرمایه، با شیوه‌ی سرمایه‌داری متفاوت است. بازار مسیر سرمایه‌گذاری را دیکته نمی‌کند. تحت دموکراسی اقتصادی پول سرمایه-گذاری بر اساس سهم سرانه به جوامع باز می‌گردند. بنابراین مردم مجبور نیستند بدنبال مسیر سرمایه روان شوند بلکه این سرمایه است که به سوی مردم جاری می‌شود. و از سوی جامعه از طریق شبکه‌ی بانک‌ها به صورت وام در اختیار بنگاه‌های موجود و یا تعاونی‌هایی که مایل به تولید جدیدی هستند قرار می‌گیرد، با در نظر گرفتن دو اصل، که عبارتند از سودآوری و ایجاد کار. تنها در این مرحله است که مقوله بازار مطرح می‌شود که البته در این مرحله نیز تنها مقوله نیست. (۱۵)

در مجموع دموکراسی اقتصادی می‌تواند سیستمی با سه ساختار اساسی در نظر



گرفته شود، خودگردانی کارکنان بنگاه‌ها، کنترل اجتماعی سرمایه‌گذاری، و بازار کالا و خدمات. این مشخصه‌ها با مولفه‌های مشخص سیستم سرمایه‌داری یعنی کار مزدوری، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، و یک بازار برای کالا و خدمات، سرمایه و کار، در تناقض قرار دارد.

من عمیقاً معتقدم که این سیستم برخلاف سیستم سرمایه‌داری، از نظر اقتصادی کارایی دارد و دلایل مشخص من اینها هستند. در سطح بنگاه‌ها، خصلت تعاونی حاکم یک سازماندهی اصولی را تضمین می‌کند (شواهد تجربی نشان‌دهنده‌ی این است که در مقایسه، بنگاه‌های تعاونی اگر کارایی‌شان بیشتر از کارایی سیستم سرمایه‌داری نباشد بدون شک به همان مقدار کارایی دارند. در سطح تاثیر و تاثیر متقابل بنگاه‌ها با یکدیگر و با مصرف‌کنندگان، خصلت رقابتی اقتصاد، عدم بروز مشکلات انگیزه و اطلاعات را که در سیستم برنامه‌ریزی مرکزی به وجود می‌آید، تضمین می‌نماید. در سطح تکامل اقتصادی درازمدت، مکانیسم سرمایه‌گذاری امکان نوعی از برنامه‌ریزی اقتصادی مبتنی بر تطابق با بازار را فراهم می‌کند که به تائید بسیاری از اقتصاددانان، بسیار کارآمدتر از انکاء صرف به نیروهای کم توان بازار است. مشکل انگیزه‌ی ایجاد بنگاه‌های نوین و متکامل، از طریق بانک‌ها با ایجاد بخش ویژه‌ای جهت تحقیق و بررسی زمینه‌های نوین سرمایه‌گذاری و فراهم کردن کمک‌های فنی و سرمایه برای کسانی که مایل‌اند در یک رشته‌ی نوین به ایجاد مؤسسه بپردازند، مورد هدف قرار گرفته و حل می‌شود. فشارهای رقابتی بنگاه‌های موجود را وامی‌دارد که همواره خود را از جهت تکامل تکنیکی روزآمد کرده و هم‌طراز با دیگر بنگاه‌ها قرار گیرند. امکانات کارکنان در یک بنگاه در جهت کسب سود مالی بیشتر، ساعات کار کمتر و یا شرایط کاری بهتر، انگیزه‌ی مثبتی را جهت نوآوری و نوجویی فراهم می‌کند.

من همچنین عمیقاً اعتقاد دارم که دموکراسی اقتصادی از کلیه جهات، بسیار

کارآمدتر از سرمایه‌داری در بسیاری موارد است. از آنجایی که این سیستم درآمد از مالکیت را محو می‌کند، بسیار بیشتر مساوات‌طلبانه است. بسیار بیشتر دموکراتیک است، چرا که دموکراسی را به دست کارکنان سپرده و تصمیم‌گیری در مورد برنامه ریزی‌های جزئی‌تر اقتصادی را،



از آنجا به بالا هدایت می‌کند. و این سیستم همچنین عمیقاً در تقابل با یکی از ویرانگرترین جنبه‌های سرمایه‌داری قرار دارد که جایجایی دیوانه‌وار سرمایه است. با توجه به پیشرفت‌ها و دستاوردهای فن‌آوری و سیاسی، سرمایه اکنون بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، قابلیت و آزادی انتقال سریع به هر نقطه از جهان را که بازده بیشتری را نوید دهد، دارا است. و نتایج آن همچون عدم امنیت شغلی، نابودی اجتماعات، و مهاجرت انبوه در هر نقطه‌ای از جهان به چشم می‌خورد.

دموکراسی اقتصادی این شیوه را به شکلی بنیادی تغییر می‌دهد. بنگاه‌های مبتنی بر خودگردانی کارکنان به انتقال بنگاه به نقاطی از کشور و یا جهان که مزد ارزان‌تر در آن معمول است، رای نخواهند داد، سرمایه‌ی انباشت‌شده‌ی عمومی برای کسب سود بیشتر، از مرزها عبور نخواهد کرد؛ پول انباشت شده برای سرمایه‌گذاری به وسیله مالیات نیز براساس قانون باید به جامعه بازگردد. در نتیجه جوامع مجبور نخواهند بود برای جلب سرمایه (با پیشنهاد کار ارزان و یا محدودیت‌های کمتر محیط زیستی) به رقابت بپردازند. چرا که تزریق مداوم پول برای سرمایه‌گذاری‌های جدید تضمین شده است و از اینرو آنها کنترل

بسیار بیشتری بر سرنوشت اقتصادی خود دارند تا جامعه‌ی تحت نظام سرمایه‌داری.

آیا این سوسیالیسم است؟

هیمل تیکتین نوشته است که "برای یک مارکسیست ضد استالینیست، سوسیالیسم با میزان برنامه‌ریزی جامعه تعیین می‌شود." (۱۶) با این تعریف نه سوسیالیسم بازار رومر و نه دموکراسی اقتصادی (من) هیچکدام خیلی سوسیالیسم نیستند. البته با این تعریف "سوسیالیسم بازار" از آنجایی که دقیقاً با انکاء به بازار بخش بزرگی از فعالیت اقتصادی جامعه را از پهنه‌ی نظریه‌ی "برنامه ریزی کل جامعه" جدا می‌کند، به نوعی ترکیب متضاد تبدیل می‌شود.

من اما (به‌عنوان یک مارکسیست ضد استالینیست) با این نظریه که سوسیالیسم را برابر با برنامه‌ریزی هر چه وسیع‌تر ابعاد جامعه تعریف می‌کند، مخالفم. در اینجا یک قاعده‌ی عقلانی فوق‌العاده مهم وجود دارد که نیاز به اشاره دارد. در سوسیالیسم این یک اصل اساسی است که انسان باید قادر به کنترل نیروهای اقتصادی باشد و نه این که از جانب نیروهای اقتصادی کنترل شود. اما کنترل جوهری است دوگانه که هم می‌تواند مثبت و هم منفی باشد. من با آموزش برخی حرکات و اطاعت از فرامین، سگم را کنترل می‌کنم. و همچنین هنگامی که به او می‌آموزم که همسایه را گاز نگیرد و روی قالی ادرار نکند، او را کنترل می‌کنم. در مورد اول من او را در جهت انجام خواسته‌های خود به شکل مثبت کنترل می‌کنم. در مورد دوم اما سعی می‌کنم او را از انجام کارهای ناپسند باز دارم.

من با این شیوه که یک اقتصاد سوسیالیستی باید به جای کنترل مثبت به کنترل منفی بپردازد، اساساً مخالف هستم، به ویژه با دستیابی به یک رشد اقتصادی نسبتاً بالا.

ما نیاز به اقتصادی که به عرش اعلاء برسد نداریم. در این عقیده نوعی بلندپروازی وجود دارد که به بدترین افراط‌های استالینیسم و مائویسم شکل تاریخی داده است. ما نیازمند اقتصادی هستیم که بتوانیم بدون دغدغه‌ی خاطر اقتصادی، زندگی کنیم. جهت اطمینان، ما ممکن است



پی‌نوشت‌ها

- ۱- *kanos Kornai, The Socialist System: The Political Economy of Communism* (Princeton University Press, 1992), 500.
- ۲- Kornai همانجا صفحه ۴۶۵. من نمی‌توانم از اشاره به این نکته که کتاب مطول، غم‌انگیز و فاضلانهای کارنوی، همانگونه که خود در مقدمه‌ی کتاب یادآوری می‌کند، با حمایت مالی Sloan Foundation Ford Foundation و بنیاد ملی تحقیقات علمی مجارستان، فراهم آمده است. وی بخش بزرگی از کتاب را هنگامی سرهم کرده است که در هاروارد، به همراه دیگران "به طرفداران خام چپ نو (New Left) که از نارسایی‌های عمیق سیستم‌های سوسیالیستی ناآگاه بودند،" اقتصاد سیاسی می‌آموخت.
- ۳- کتاب من، *Against Capitalism* (Cambridge University Press, 1993) عمیقاً به این مسئله پرداخته است و شامل یک فهرست منابع گسترده در این مورد است. همچنین نگاه کنید به *Socialism John Roemer, A Future for* (Harvard University Press, 1994).
- ۴- برای بسیاری نمونه‌ی تجربه‌ی موفقیت‌آمیز تعاونی Mondragon، شبکه‌ای از ۱۰۰ تعاونی با ۲۵۰۰۰ کارگر در ایالت باسک اسپانیا نمونه‌ی خوش‌آیندی است. این شبکه از تعاونی تحت حمایت کارکنان، بنیاد اصلی اقتصادی را در ایالت باسک در دست دارد که در سال ۱۹۹۳ فروشی معادل ۸ میلیارد دلار داشته است. بنگاه‌های وابسته به آن اغلب از نظر سرمایه بسیار پرقدترند و بهترین و کارآترین تکنولوژی را به کار می‌گیرند، که برخی از آنها دستاورد مرکز تحقیقاتی خودتعاونی هست که دارای اعتبار جهانی است.
- برای جزئیات بیشتر مراجعه کنید به اثر William Fote Whyte و Kathleen King White تحت عنوان *Making Mondragon: the Growth and Dynamics of the Worker Cooperative Complex* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988) and Roy Morrison, *We Build the Road as We Travel* (Philadelphia: New Society Publishers, 1991).
- الگوی سوسیالیسم بازار مورد نظرم، به طور عمده متکی بر درس‌هایی است که از Mondragon استخراج شده است، بنابراین من نمی‌خواهم دقت آنرا کم ارزش کنم. اما علی‌رغم این کاملاً معتقدم که نمونه‌ی تجربه‌ی چین باید وسیعاً مهم‌تر تلقی گردد.
- ۵- این رقم و داده‌های مربوط به آن از منابع زیر برداشت شده است. Peter Nolan.
- ۶- "The China Puzzle," *Challeng* (January-February 1994) and from Robert Weil, "The China at the Brink: Class contradictions of Socialism - Part 1" 10-35. *Market Monthly Review*. 4 (December 1994).
- ۷- See Nolan and also M.J. Gordon, "China's Path to Market Socialism," *Challenge* 35 (January-February 1992): 53-6.
- ۸- Cf. Milton Friedman, *Capitalism and Freedom* (University of Chicago Press, 1962). Milton Friedman and Rose Friedman, *Free to Choose* (1980), F.A. Hayek, *The Road to Serfdom* (1942), F.A. Hayek, *The Constitution of Liberty* (1960).

مارکسیستی بین سوسیالیسم و کمونیسم توجه کرد. سوسیالیسم را نباید با بالاترین شکل کمونیسم تعیین هویت کرد. سوسیالیسم از بطن سرمایه‌داری زاده می‌شود و طبعاً نشانه‌هایی از آنرا با خود دارد. جامعه‌ی مبتنی بر آن یک جامعه ایده‌آل نیست بلکه جامعه‌ای است با اقتصاد غیرسرمایه‌داری که بهترین جنبه‌های سرمایه‌داری را حفظ می‌کند و شیطان‌ترین آنها را بدور می‌ریزد.

طرفداران سوسیالیسم بازار غالباً از سوی کسانی که پیشینه چپ ندارند و این سیستم را مجاب‌کننده می‌یابند، تحت فشار قرار می‌گیرند که آنرا سوسیالیسم نخوانند، از آنجایی که "سوسیالیسم" به گفته‌ی آنها یادآور خاطره‌ای منفی است، من هرگز به این پیشنهاد وسوسه نشده‌ام. حقیقت قضیه این است که سوسیالیسم بازار، سوسیالیسم است و علی‌رغم این که چپ‌های ضد بازار آنرا چنین بنامند یا خیر و همه‌ی حامیان سرمایه‌داری بدون توجه به نامی که ما بر آن بگذاریم، آنرا سوسیالیسم خواهند خواند.

بدین جهت که سوسیالیسم بازار بر اساس این بینش بنیادی که سرمایه‌داری در دنیای مدرن از نظر عملکرد از کار افتاده است، قاطعانه ضد سرمایه‌داری است. دیگر برای تراکم سرمایه، مدیریت صنایع و یا تولید کالاهای جدید و فن‌آوری نوین، نیازی به وجود سرمایه‌داران نیست چرا که راه‌های بهتری برای انجام آنها وجود دارد.

سوسیالیسم بازار نه تنها قاطعانه ضد سرمایه‌داری است بلکه بهترین ایده‌ها و ارزش‌های سنت سوسیالیسم را در بر دارد و به اقتصادی اعتقاد دارد که توسط تولیدکنندگان کنترل شود و نه اقتصادی که تولیدکنندگان را کنترل می‌نماید. سوسیالیسم بازار یک سوسیالیسم اتوپیایی نیست بلکه سیستمی است که تشخیص می‌دهد که در این مرحله از تکامل ما، هیچ‌کدام از ارزش‌های ما به شکل کامل به حقیقت نخواهد پیوست، و مسلماً می‌باید نوعی بده و بستان را به کار بست. اما این به سادگی یک مطلب قابل درک (مارکسیستی) است.

در محل کار تصمیم به تولید کالاهای جدید و یا به کارگیری فن‌آوری نوینی بگیریم و یا اینکه در مجتمع‌های خود ممکن است در جهت آسایش جمعی، راه‌های جدیدی را تجربه کنیم. و گاهی ممکن است بخواهیم به ابعاد گسترده‌تری در سطح ملی، از قبیل پروژه‌های که بر همه‌ی ملت تاثیر خواهد گذاشت توجه نمائیم. اما بیشترین توجه ما معطوف به مسایل محلی خواهد بود که این به معنای برنامه‌ریزی محلی در محل‌های کار و مجتمع‌ها خواهد بود و نه برنامه‌ریزی ملی. در این بین مسلماً مشکلات ملی و بین‌المللی از قبیل حفظ محیط زیست و یا فقر وحشتناکی که در بسیاری از کشورهای جهان وجود دارد، وجود خواهد داشت که باید به آنها در سطح ملی و یا بین‌المللی برخورد کرد. اما برای داشتن توان برخورد با مسایل و مشکلات عظیمی که نیاز به توجه در سطح ملی و بین‌المللی دارد. ما نیازمند محیط اقتصادی هستیم که بسیاری از عملکرد آن نسبتاً اتوماتیک باشد. البته حتی برای تمرکز بر روی مسایل بزرگ محلی، نیاز به محیطی داریم که ما به عنوان شهروندان نگران بسیاری از مسایل اقتصادی جاری نباشیم. مدافعان سرمایه مدت‌های زیادی جار می‌زدند که بازار تنظیم‌کننده اتوماتیکی است که ما را از پیچیدگی‌های غیرضروری نجات می‌دهد. متأسفانه همانگونه که اکنون به روشنی می‌بینیم، هنگامی که بازار از مرزهای کالا و خدمات به سرمایه و کار، گسترش می‌یابد، آغاز به گاز گرفتن همسایه‌ها می‌نماید، روی قالی ادرار می‌کند و غیره. و همه‌ی اینها را هم به شکل اتوماتیک انجام می‌دهد. هدف سوسیالیسم بازار اینست که عنان این عملکردهای منفی را در دست بگیرد بدون آنکه اقتصاد را تحت دیسپلینی عظیم قرار دهد که برنامه‌ریزی کامل اقتصادی نیازمند آن است.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا این واقعاً سوسیالیسم است؟ چرا که هنوز رقابت، هنوز نابرابری، هنوز آگهی‌های بازرگانی و هنوز احتمال بیکاری وجود دارد. در پاسخ باید گفت که در اینجا باید به تمایز



۹- این مشکل اخیر اساساً مشکل انگیزه است و اما از آنجائی-که اهمیت فراوانی دارد، ارزش دارد که با آن جداگانه برخورد شود.

۱۰- مارکسیست‌ها نباید از این که در یک مرحله معین، نیروهای تولیدی جامعه با مناسبات تولیدی در تضاد قرار گیرد و مناسبات تولیدی نیازمند یک تحول بنیادی شود، متعجب شوند.

۱۱- منظور از این گفته آن نیست که جوامع بشری قادر نیستند بیش از آنچه که در حال حاضر هستند، خود کف‌گشته و طبعاً بیشتر بر سرنوشت خویش کنترل داشته باشند. بلکه یکی از نتایج ساختاری مدل سوسیالیسم بازاری که من مدافع آن هستم، این است که در این شیوه جوامع به طور قابل ملاحظه‌ای از استقلال اقتصادی بیشتری در مقایسه با سرمایه‌داری، برخوردارند.

۱۲- مراجعه شود به Michael Albert and Robin Hahnel, *The Political Economy of Participatory Economics* (Princeton University Press, 1991), and their less technical companion volume, *Looking Forward: Participatory Economics the Twenty-First Century* (South End Press, 1991).

من در کتاب *Against Capitalism* به آلبرت - هاهنل صفحات ۳۴ تا ۳۲۹ انتقادی اساسی کرده‌ام.

۱۳- برای هفت نمونه‌ی مختلف نگاه کنید به . Roemer and Pradham Bardan, John eds . , *Market Socialism : The Current Debate* (Oxford University Press, 1993). see also James Yunker, *socialism Revised and Modernized: the Case for Pragmatized Market Socialism* (Praeger, 1992), and Leland Stauber, *A New Program for Democratic Socialism* (Four Willows Press, 1987).

در ادامه این مطلب من تنها به تشریح خطوط اصلی یکی از نمونه‌های رومر و مدل خود جهت ارایه ساختارهای متنوعی که با سوسیالیسم بازار همخوانند، پرداخته‌ام. آنچه را که مدل رومر نام نهادام از کتاب *Future of Socialism* وی استخراج شده است. جهت جزئیات مدل مورد نظر من به *Against Capitalism* مراجعه شود.

۱۴- فرانک تامسون در "Would Roemer's Socialism Equalize Income from Surplus?" Prepared for the "A Future for Socialism Conference," University of Wisconsin, Madison, Wisconsin 13-15 May 1994.

استدلال می‌کند که در این شیوه هنوز نابرابری قابل ملاحظه‌ای از نوع سرمایه‌داری آن می‌تواند رشد نماید، از آنجائی که رومر معتقد است که برای جلب پول مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری به پس‌اندازهای خصوصی بهره‌ای متناسب با جبر بازار پرداخت شود. این انتقاد به نظر من درست است. اما رومر می‌تواند پاسخ دهد که این نوع از نابرابری نسبتاً بی خطر است چرا که قادر به انتقال به بخش تولید و لاجرم کنترل آن نیست و همچنین با یک مالیات تصاعدی منسجم می‌توان از انباشت آن جلوگیری کرد.

۱۵- در این مرحله می‌توان همچنین با به کارگیری شیوه مالیاتی متفاوت، مانند نمونه رومر به تشویق یا حمایت و یا عدم حمایت از تولید نوع خاصی از کالا پرداخت و با این شیوه امکان کنترل مستقیم بیشتری به جامعه، جهت تکامل خود داد.

۱۶- Hillel Ticktin, "The Problem of Market Socialism," unpublished manuscript, 1993, P. 2.

فصل دوم

مارکس همچون سوسیالیست بازار

(در تایید)

جیمز لاولر

یک اقتصاد پیچیده‌ی مدرن نمی‌تواند به گونه‌ای موثر و کارآمد از سوی یک مرکز رهبری شود. این عمومی‌ترین نقد اقتصادی بر سیستم اقتصادی شوروی و همچنین نظریه‌ی اصلی اصلاحات اقتصادی در اتحاد شوروی سابق که پروژه‌ی بازسازی اقتصادی را در پیش گرفت، بوده است.

فروریزش رژیم‌های سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی این انتقاد را به اثبات رساند. چنین استدلال شده است که، جایگزین کردن اختصاص منابع به وسیله‌ی مکانیسم‌های بازار، با تصمیم‌های نخبگان برنامه‌ریزی مرکزی از سوی یک سیستم مبتنی بر برنامه‌ریزی مرکزی، با نیازهای یک اقتصاد پیچیده مدرن تناقض دارد. شاید یک چنین تمرکز اقتصادی، تحت شرایط اقتصادی کمتر پیش‌رفته‌ای، کارایی داشته باشد، یک اقتصاد پیشرفته اما نیازمند یک سیستم غیرمتمرکز تصمیم‌گیری است که این نوع عدم تمرکز بر اقتصاد بازار دلالت می‌کند.

در حالی که کسانی درستی این نظریه را همچون پیروزی تاریخی سرمایه‌داری لیبرال در جهان و "پایان تاریخ" قلمداد می‌کنند، نیروهای چپ مخالف سرمایه‌داری در پاسخ به آن دچار تفرقه‌اند. برخی از اینان ادعا می‌کنند که فروریزش رژیم‌های سوسیالیستی عمدتاً ناشی از نارسایی‌های فنی شیوه‌ی برنامه‌ریزی به همراه فشارهای جهان سرمایه‌داری بوده است، نه ناشی از عدم کارایی خود سیستم. برخی دیگر، ضعف اقتصادی سوسیالیسم قرن بیستم را ناشی از عدم وجود یک دموکراسی اصیل و عملکرد دموکراتیک، در پشتیبانی و کنترل مکانیسم برنامه‌ریزی، می‌دانند. بخش روبه افزایشی از سوسیالیست‌ها، از سوی دیگر، فکر برنامه‌ریزی مرکزی را از اساس رها

کرده و استدلال می‌نمایند که سوسیالیسم با ادامه مناسبات بازار خوانایی دارد.

آنها چنین استدلال می‌نمایند که باید بین "سوسیالیسم دولتی" متمرکز- اگر که واقعاً بتوان آنرا سوسیالیسم خواند- که تاریخ شوروی را هویت می‌بخشد، با سوسیالیسم بازار غیرمتمرکز متصل به بنگاه‌های دموکراتیک کثرت‌گرا، تفاوت قایل شد.

تاز این نظریه چنین است که برخلاف ترجمان سنتی، این شکل اخیر بسیار نزدیکتر به نقطه نظرات مارکس و انگلس در مورد طبیعت جامعه‌ی نو بنیاد مابعد سرمایه‌داری است. در حقیقت همان‌گونه که اصلاح‌طلبان شوروی در اواخر دهه‌ی هشتاد استدلال می‌نمودند، لنین نیز مدافع نوعی از سوسیالیسم بازار که در دهه‌ی ۱۹۲۰ در اتحاد شوروی برقرار شد، بود. (۱) از این دیدگاه نظریه سوسیالیسم مارکس، که در اساس از سوی استالین به شکل سیستم فرماندهی مرکزی تفسیر و در سال ۱۹۲۹ برقرار شد، یک تفسیر ارتجاعی از عقاید مارکس از پشت منشور جریان اقتصادهای سوسیالیستی قرن بیستم است.

مانیفیست کمونیست: نخستین گام‌ها

لازم به تذکر است که در مانیفیست کمونیست برخی عبارات‌های موثری وجود دارد که به نظر می‌رسد توجیه‌گر سیستم استالینی است. در مانیفیست کمونیست مارکس و انگلس در جایی چنین می‌نویسند: پرولتاریا سیادت سیاسی خود را جهت غصب مرحله به مرحله ی همه‌ی سرمایه از دست بورژوازی و تمرکز همه ابزار تولید در دست دولت پرولتاریا که به مانند طبقه حاکمه سازمان یافته است، جهت توسعه نیروهای مولد با سرعت هرچه بیشتر، به کار خواهد برد. (۲)

در نظر اول در این گفته، تمرکز ابزار تولید در دست دولت، کاملاً قاطعانه اعلام می‌شود. با اندکی دقت اما، دریافت می‌شود که روند مورد نظر، با تاکید بر جمله‌ی "مرحله به مرحله"، تدریجی است. این بیانگر آن است که برای یک دوره‌ی معین بعد از انقلاب کارگری تنها نوعی از تمرکز نسبی و ادامه اقتصاد بازار برقرار خواهد بود. در



برنامه کمونیستی که قابل انطباق عمومی بر «اغلب کشورهای پیشرفته» می‌باشد، تنها آغاز یک روند پیچیده و طولانی است که باید به شیوه گام به گام عمل نماید

ادامه‌ی این گفته برخصلت روند تکاملی جامعه مابعد انقلاب چینین تاکید می‌شود: البته در ابتدا این عملی نخواهد بود مگر با یورش استبدادی *despotic* بر حقوق مالکیت و مناسبات تولید بورژوازی، یعنی با کمک اقداماتی که از لحاظ اقتصادی نارسا و ناستوار به نظر می‌رسند، اما در جریان جنبش خود به خود نشو و نما یافته و یورش‌های بیشتر بر نظام کهنه‌ی اجتماعی را ضروری ساخته و همچون ابزار غیرقابل اجتناب جهت تحول انقلابی شیوه تولید هستند.

برنامه کمونیستی که قابل انطباق عمومی بر «اغلب کشورهای پیشرفته» می‌باشد، تنها آغاز یک روند پیچیده و طولانی است که باید به شیوه گام به گام عمل نماید. در این گفتار چندین نکته برجسته مرتبط به هم وجود دارد: الف- شیوه دخالت‌های قهری دولتی **تنها** "در آغاز" ضروری خواهد بود، ب- برنامه کمونیستی پیشنهادی بر اساس تولید بورژوازی برقرار خواهد شد، و ج- این نقاط آغاز، "از نظر اقتصادی نارسا خواهند بود".

"شیوه قهری یورش به حق مالکیت" و ادامه‌ی "شرایط بورژوازی" هردو دقیقاً همچون خصلت‌های جامعه‌ی مابعد انقلابی در نظر گرفته شده‌اند. و هردو "از نظر اقتصادی نارسا" تلقی شده‌اند. بنابراین شیوه‌های قهرآمیز که در آغاز ضروری خواهند بود، تولید بورژوازی را حذف نمی‌کند بلکه، با ارایه شرایط کمونیستی و یا پرولتاریای و غیربورژوازی به شیوه‌ای که در برنامه انقلابی مشخص شده است، آنرا محدود می‌کند. در هر حال شرایط کمونیستی که در ابتدا با یورش قهری به شرایط بورژوازی، برقرار می‌شود، کاملاً جایگزین آن نمی‌شود و بنابراین "شرایط بورژوازی" ادامه می‌یابد.

شیوه‌های سیاسی ضروری در اوایل دوره انقلابی، از نظر اقتصادی نارسا هستند. بنابراین اشکال تکامل بعدی باید بر اساس مقوله‌ی اقتصادی تصمیم‌گیری شوند. دوره‌ی پسانقلابی اساساً نه بر مسئله قدرت سیاسی بین پرولتاریا و بورژوازی بلکه بر

برقرار می‌شود، می‌تواند به نام "سوسیالیسم بازار دولتی" نام‌گذاری شود.

در مورد گام‌های بعدی که باید برداشته شود، رهنمودی نیست. و یک فضای خالی تئوریک جهت پُر کردن آن براساس نیازهای اجتماعی-اقتصادی برای انقلابیون سوسیالیست باقی گذاشته شده است که شامل ادامه تولید بازار نیز می‌باشد.

مانیفیست شامل هیچ‌گونه دستورالعملی برای آینده نیست. برنامه‌ای که پیشنهاد شده است براساس نیازهای فعلی برخی از کشورهای سرمایه‌داری یعنی "کشورهای پیشرفته" است. اینکه بعد از پیاده‌شدن

برنامه، برداشتن چه گام‌هایی ضروری خواهند بود، نمی‌تواند با جزئیات پیش‌بینی شود. اما بهرحال طرح عام ابعاد این شکل از تکامل، یعنی تنها اصول مشخصی از آن، می‌تواند از پیش اعلام شود. مشخصه اصلی چنین روندی کاستن از مالکیت بورژوازی و افزودن بر مالکیت پرولتاریای خواهد بود. تمرکز روزافزون ابزار تولید در دست دولت پرولتری، به وضوح به معنی تعداد روزافزون بنگاه‌های دولتی پرولتاریای و تعداد رو به نقصان بنگاه‌های سرمایه‌داری است. این به معنی جایگزین نمودن تولید "مبتنی بر بازار" با "برنامه‌ریزی" مرکزی نیست.

تشخیص این واقعیت، نه تنها استانیلی مور^۲ را به این استدلال درست که مانیفیست به یک اقتصاد مبتنی بر بازار پسا-انقلابی صحه می‌گذارد، بلکه او را به غلط به اعتقاد بیدرنگ وامی‌دارد که در ادامه ابهام آن را خواهیم دید. (۳)

شرایط ضروری برای این چنین تکاملی، سیاسی است: پرولتاریا باید به طبقه حاکم ارتقاء یابد؛ باید "در نبرد دموکراسی پیروز شود". این "اولین گام در انقلاب است". (۴) اما گام‌های بعدی باید بیشتر با رهنمود اقتصادی باشد تا ملاحظات سیاسی. تحت حمایت دولت پرولتاریای یک نظم نوین اقتصادی با همزیستی بنگاه‌های دولتی پرولتری و بورژوازی در یک زمینه بازار آغاز می‌شود.

رشد و نمو شرایط اجتماعی-اقتصادی تمرکز خواهد کرد. اگر کلیه دارایی‌های بورژوازی در آغاز مصادره نمی‌شود، ناشی از تاکتیک‌های سیاسی ماکیاولیستی به شکل بازی با بخشی از بورژوازی تا هنگام قدرت-یابی کافی دولت پرولتاریا، جهت بلع همه آن نیست. بعد از یک دوره ابتدایی که قدرت فرمانروا به اجرا گذاشته می‌شود، قدرت تصمیم‌گیری کامل، قاعداً باید در دست پرولتاریا باشد. واز این مرحله به بعد نه قدرت سیاسی بلکه منطق اقتصادی باید تغییر شکل گام به گام (ونه جایگزینی ناگهانی) اشکال جامعه کهنه را، به انجام برساند. محک بنیادی برای تمرکز رشد یابنده‌ی مالکیت در دست دولت پرولتاریا، ضرورت اقتصادی و اجتماعی است.

بنابراین آنچه که مطرح است، یک برنامه پسا-انقلابی دگرگونی جامعه بورژوازی براساس تکامل شرایط اقتصادی یک جامعه مبتنی بر بازار می‌باشد. بنابراین در یک معنی عام، برنامه کمونیستی سیستمی را بر پا می‌دارد که بسیاری آنرا یک جامعه‌ی "سوسیالیستی بازار" و یا دست‌کم یک "جامعه‌ی مختلط" شامل وجوهی از سرمایه‌داری و سوسیالیسم و یا بورژوازی و پرولتاریا با سپردن ارجحیت پویا^۱ به ابعاد سوسیالیستی، تشخیص خواهند داد. از آنجایی که مالکیت دولتی عمده‌ترین نوع مالکیت پرولتاریایی است، سیستم اقتصادی که از جانب انقلاب کمونیستی



نقش فشار مستقیم و غیرمستقیم

پس از برشماری قسمت‌های عمده‌ی برنامه‌ی پرولتاری در دوره پسا-انقلابی، مانیفیست با پرش از فراز دوره‌ی دخالت-های گام به گام تکامل، به تجسم دستاورد این روند می‌پردازد. (۵)

هنگامی که در روند تکامل، اختلاف طبقاتی ناپدید شد و همه‌ی تولید در دست‌های همکاری همگانی همه‌ی ملت تمرکز یافت، قدرت عمومی خصلت سیاسی خود را از دست خواهد داد.

آنچه که دقیقاً قدرت سیاسی خوانده می‌شود، به طور مشخص نیروی تمرکز یافته یک طبقه جهت مقابله با طبقه دیگر است. اگر پرولتاریا در جریان ستیز با بورژوازی به علت جبر شرایط مجبور به سازماندهی خود همچون یک طبقه می‌شود، اگر به وسیله انقلاب خود را طبقه حاکمه می‌کند و مناسبات تولید کهنه را با قوه قهریه از سر راه برمی‌دارد، بنا به همین شرایط تضاد طبقاتی و طبقات به طور عام را از میان خواهد برد و بنابراین حاکمیت خود را نیز به عنوان طبقه از میان خواهد برد.

به جای جامعه کهنه بورژوازی با طبقات و تضاد طبقاتی، جامعه‌ای خواهیم داشت مبتنی بر همکاری که رشد آزاد فرد شرط رشد آزاد همگان خواهد بود.

در اینجا ما مجدداً زبان انقلابی نفی سرمایه‌داری را داریم که می‌تواند توجیه‌گر ترجمان مارکسیسم پسا-استالینیسیم باشد. در این قسمت، شیوه‌ی سیاسی "یورش مستبدانه" بر مالکیت بورژوازی نه تنها به عنوان گام اول و یا شرط ضروری بلکه روش خاص تغییر انقلابی اعلام می‌شود. در اینجا به نظر می‌رسد که قوه قهریه بر همه چیز غالب است، و شیوه‌های اقتصادی که قبلاً به آن اشاره شد، به طور کامل از نظر محو شده است. جای تعجب زیادی نیست اگر که از این فکر چنین برداشتی بشود که دولت باید فرمانروای اقتصاد سوسیالیستی باشد. بنابراین در اینجا با یک مطالعه دقیق بین آنچه که در دو صفحه پیش که در آن "یورش مستبدانه" به گام‌های نخستین محدود گشته و آنچه که به نظر می‌رسد که

یک برداشت طبیعی دراماتیک از یک زبان نفی مطلق^۱ از پاراگراف منتهی قسمت دوم برنامه‌ی مانیفیست که در آن شیوه‌های سیاسی مستبدانه همچون روش روبیدن شرایط بورژوازی اعلام می‌گردد، یک تناقض آشکار موجود است.

چنین برداشتی اما آشکارا حساب گام‌های اولیه روند پسا-انقلابی و هدف نهایی را بهم می‌ریزد. قدرت سیاسی می‌تواند در دو سطح مختلف در نظر گرفته شود. مرحله اولیه دوره دخالت مستقیم در اقتصاد است، که در دوره راه‌یابی پرولتاریا به قدرت صورت می‌گیرد و مرحله بعدی، دخالت غیرمستقیم، در مشروط کردن وقایع بعدی به وسیله دولت پرولتاری است. با صحبت از، از میان برداشتن قهری شرایط بورژوازی، مانیفیست، به کارگیری فشار مستقیم و غیرمستقیم را مخلوط می‌کند.

مسلماً تداوم قدرت پرولتاریا شرط ضروری تکامل آتی جامعه‌ی پسا-انقلابی است. دولت باید به وسیله اکثریت جامعه از طریق احزاب پرولتاریا کنترل شود. حزب کمونیست مارکسیستی که به وضوح دیدگاه درازمدت انتقال به جامعه‌ی کمونیستی را مد نظر دارد، باید یکی از این احزاب باشد. اما قدرت سیاسی در عین ضرورت، برای تعیین مسیر تکامل آینده یک اقتصاد مختلط سرمایه-داری-پرولتاری کافی نخواهد بود بلکه یک منطبق مناسبات اقتصادی مبتنی بر تجارب پسا-انقلابی باید پذیرفته و تعقیب شود.

طبعاً از آنجایی که کل روند با خواست بورژوازی در تضاد قرار دارد و اجرای چنین منطقی در هنگامی که بورژوازی قدرت سیاسی داشته باشد، ناممکن است، به درستی می‌تواند مسئله نیروی قهرآمیز مطرح شود. اما فشاری که، بعد از یک دوره مورد نیاز یورش مستبدانه به مالکیت بورژوازی، به کار گرفته می‌شود فشار غیرمستقیم است به جای فشار مستقیم. از طریق فشار است که ثبات مناسبات اقتصادی تامین می‌شود، که منطبق روشن آن ایجاد شرایط ضروری برای حذف نهایی مالکیت بورژوازی است.

اصول کمونیسم:

پویایی‌های^۲ جامعه پسا-انقلابی

مانیفیست روند آغاز و انجام دوره پسا-انقلابی را تشریح کرده است. دوره‌ی میانی اما، با توجه به سئوالی که در زیر مطرح خواهیم کرد، شاید نیازمند روشنگری بیشتری باشد. سئوال چنین است.

اگر در آغاز تنها بخشی از مالکیت سرمایه-داری با به کار بردن شیوه‌های مستبدانه، باید تحت کنترل دولت مرکزی قرار گیرد، دولت پرولتاریا باقی اقتصاد را که هنوز در دست مالکیت خصوصی باقی مانده است، چگونه بدست خواهد آورد؟

در یک اثر فوق العاده روشنگرانه که چند ماهی پیش از مانیفیست کمونیست به نام "اصول کمونیسم" نوشته شده است انگلس برخی از نظریه‌های بالا را با جزئیات فوق‌العاده بیشتری تشریح کرده است. انگلس در نامه‌ای به مارکس می‌گوید (۶)، در اثر وی هیچ نکته‌ای که متضاد با نظرات مشترک آنها باشد وجود ندارد. اما به جای شیوه نگارش مشابه "دستورات مذهبی" که در آن به کار رفته، انگلس شیوه‌ی نگارش مانیفیست را با توجه به هدف‌شان، به ویژه جهت ارایه نظریه‌های تاریخی‌شان مناسب-تر می‌داند. بنابراین اثر انگلس می‌تواند همچون پیش‌نویس ناکامل اولیه‌ی مانیفیست قلمداد شود. مانیفیست کمونیست شامل جزئیات بیشتری در مورد موضع مارکس و انگلس درباره شالوده‌ی عمومی تاریخی کمونیسم است. "اصول کمونیسم" اما شامل جزئیات بیشتر در مورد خود جامعه پسا-انقلابی است.

بعد از ترسیم دوازده مشخصه‌ی اصلی برنامه‌ی پرولتاریایی، انگلس می‌نویسد:

طبعاً همه این مشخصه‌ها نمی‌تواند یکباره به عمل درآید. اما هر کدام از آنها به دیگری رهنمون خواهد شد. هنگامی که اولین یورش اساسی بر مالکیت خصوصی انجام گرفت، پرولتاریا خود را ناچار از ادامه آن خواهد یافت که همه‌ی سرمایه، همه‌ی کشاورزی، همه‌ی صنعت، همه‌ی نقل و انتقال و همه‌ی مبادله را در دست‌های



دولت متمرکز کند. همه‌ی این مشخصه‌ها به چنین نتایجی منجر و اجتناب‌ناپذیر خواهند شد و نتایج متمرکز خود را به همان نسبت رشد خواهند داد که نیروهای مولده‌ی کشور با کار پرولتاریا مضاعف خواهد شد و نهایتاً هنگامی که همه‌ی سرمایه، همه‌ی تولید و همه‌ی مبادله در دست‌های ملت متمرکز شد، مالکیت خصوصی از پیش ناپدید شده است، و پول علت وجودی خود را از دست خواهد داد و تولید چنان زیاد و انسان چنان تغییر خواهد کرد که آخرین آشکال مناسبات اجتماعی کهنه نیز امکان فرو ریختن خواهند یافت. (۷)

در اینجا ما نکات بسیاری را می‌بینیم که بعداً در مانیفیست با جزئیات بیشتری تشریح شده‌اند.

در اینجا از "اولین یورش اساسی" و یا یورش مستبدانه در آغاز روند، سخن رفته است. سپس به تکامل تدریجی که در حین آن ابزار تولید در دست‌های دولت متمرکز می‌شوند، اشاره می‌شود. روند تمرکز ابزار تولید با تولید اقتصادی رشدیابنده و تغییر شرایط اقتصادی قرین می‌باشد و نتیجه نهایی این است که "ملت" آشکارا جانشین "دولت" می‌شود. مناسبات بازار احتمالاً تا زمانی که پول علت وجودی خود را از دست بدهد، ادامه خواهد یافت. پول با فرمان دادن از بین نمی‌رود بلکه همچون دولت، بتدریج ضرورت وجودی خود را از دست می‌دهد. نکات حیاتی مداخله در این روند، تکامل بالای تولیدی و تغییر منش نوع بشر یعنی خود تولیدکنندگان مستقیم است.

جالب توجه است که در به کارگیری کلمات در این دو نوشته در مورد مشخصه‌های برنامه‌ی کمونیستی تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. نکته اول مشخصاً در "محدودیت مالکیت خصوصی" و نه "از بین بردن مالکیت" که در مانیفیست با بیانی نظامی هنگام برشمردن مشخصه‌های تئوری کمونیستی، به کار رفته است، به چشم می‌خورد. (۸) شیوه‌های محدود کردن مالکیت خصوصی "مالیات تصاعدی،

مالیات سنگین بر ارث، از میان برداشتن ارث نسبی (برادران، پسر برادران و غیره)، وام‌های اجباری و ازاین قبیل." (۹) مانیفیست در مورد "از میان برداشتن کلیه حقوق ارث و میراث" بسیار سخت‌گیرتر است. (۱۰)



بر اساس این مشخصه‌ها آشکارا مدت زمانی طولانی برای انتقال تدریجی مالکیت بورژوازی به دولت پرولتاریایی، شاید در طول نسل‌ها در نظر گرفته شده است. اما این مشخصه‌ها به خودی خود به از میان بردن مالکیت بورژوازی دلالت نمی‌کنند. (۱۱) چرا که مثلاً بیل گیت مایکرو سافت را به ارث نبرده است. در این شکی نیست که پسران و دختران بورژواها اگر چه کمتر از گذشته، به برخورداری از شرایط ممتاز ادامه خواهند داد. بر اساس مشخصه‌های برنامه کمونیستی، انتقال مالکیت خصوصی باید بیشتر بر اساس شایستگی و کمتر مبتنی بر اشرافیت باشد. پاسخ مشخص‌تر به سؤال ما، فرمول‌بندی مشخصه‌ی دوم است: "سلب مالکیت تدریجی از، ملاکان، کارخانه‌داران، صاحبان خطوط راه‌آهن و کشتیرانی، بخشی از طریق رقابت صنایع دولتی و بخشی مستقیماً از طریق پرداخت غرامت انجام خواهد گرفت." (۱۲) در اینجا شیوه‌ی دیگری از تصاحب مالکیت، آشکارا بیان شده است یعنی دولت پرولتاریا برخی از بنگاه‌های سرمایه‌داری را خواهد خرید. دولت پرولتاریا در صدد برقراری رژیمی که به زور مالکیت بورژوازی را مصادره کند نیست بلکه به برقراری مالیات تصاعدی و حذف ثروت بادآورده از طریق مالیات بر ارث، خواهد پرداخت. و با سرمایه‌ی حاصل از آن به خرید بنگاه‌ها و همچنین ایجاد آنها خواهد پرداخت. براین اساس زمینه بازار پیش‌بینی شده است. در اینجا یک منطق اقتصادی، براساس پذیرش تولید

بازار مشاهده می‌شود و شاید حتی رشد می‌نماید. در مورد طبیعت جامعه‌ی پسا-انقلاب حتی مشخص‌ترین نظریه وجود دارد که دولت پرولتاریا مالکیت را از طریق رقابت با بنگاه‌های سرمایه‌داری به دست خواهد آورد. و این بدان معنی است که بنگاه‌های سوسیالیستی بسیار کارآمدتر از بنگاه‌های سرمایه‌داری خواهند بود تا آنجا که در یک رقابت عادلانه مبتنی بر بازار، بر بنگاه‌های سرمایه‌داری غلبه خواهند نمود. تنها اشاره به سلب مالکیت قهری بدون پرداخت غرامت در این نوشته، در قسمت سوم به چشم می‌خورد: "سلب مالکیت از کلیه کسانی که قصد مهاجرت از کشور را داشته و یا بر علیه اکثریت جامعه به شورش برخیزند." که همچنین تنها مورد مشخص درباره‌ی شکل به کارگیری چنین شیوه‌های قهرآمیز در مانیفیست است. "شیوه‌های یورش قهری بر حق مالکیت" و "مصادره قهری مالکیت خصوصی" در ارتباط با مرحله اول انقلاب هنگامی که احتمال شورش مسلحانه‌ی برخی صاحبان سرمایه بر علیه اولین حکومت دموکراتیکی که منافع اکثریت جامعه را نمایندگی می‌کند، در نظر گرفته شده است. به سلب مالکیت از این شورشیان، آنهایی که از کشور مهاجرت می‌کنند نیز افزوده شده‌اند. در عین حالی که برخی جملات در مانیفیست سلب مالکیت یکباره را مطرح می‌کند، یک مطالعه‌ی دقیقتر، باتوجه به اضافات در "اصول کمونیسم" به کشف طرق ظریف‌تری در عین محدود نمودن قاطعانه‌ی حق مالکیت، نایل می‌شود. که در آن برنامه‌ی ملی کردن بانک‌ها و حمل و نقل احتمالاً تحت مقوله‌ی سلب مالکیت با پرداخت غرامت قرار می‌گیرد.

نکته اساسی در رابطه با هدف ما کاملاً آشکار است. انقلاب پرولتاری، بلافاصله از مناسبات بازار گسست نمی‌کند. سوسیالیسمی که برقرار می‌شود یک سوسیالیسم بازار است، گرچه یک "سوسیالیسم بازار دولتی." دولت پرولتاریا باید مقدار معینی از مالکیت را به دست آورد اما بنگاه‌های دولتی بر اساس اصول و



قواعد بازار و در رقابت با بنگاه‌های خصوصی غیردولتی به کار ادامه می‌دهند.

به کارگیری بازار بر علیه سرمایه‌داری

اگر برنامه کمونیستی چیزی بیش از مسئله-ی حق مالکیت بورژوازی است، که در آن ایجاد آنچه که در قرن بیستم ممکن است یک برنامه‌ی سوسیال‌دموکراتیک خوانده شود، در این صورت به یک برنامه‌ای که شامل مرزبندی کیفی با سرمایه‌داری باشد، نیاز دارد. به یک چنین نکته اساسی در مشخصه‌ی چهارم کتاب "اصول کمونیسم" انگلس پرداخته شده است^۱:

۴- سازمان‌یابی کار یا استخدام پرولتاریا در املاک ملی، در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، بنابراین به رقابت میان کارکنان، نقطه پایان می‌گذارد و صاحبان کارخانه‌ها را تا زمانی که هنوز به بقای خود ادامه می‌دهند، مجبور به پرداخت همان دستمزد بالایی خواهد کرد که دولت می‌پردازد. (۱۳)

همان‌گونه که می‌بینیم هدف آنی حکومت پرولتاریا نه حذف رقابت فی‌نفسه، بلکه حذف رقابت بین کارکنان بر سر قیمت کارشان است. این نوع رقابت بین کارکنان و بیکاران است که مارکس بعدها آنرا همچون منگنه‌ای که "کارگر را از دستبندهایی که ولکان با آنها پرومته را به سخره بسته بود به سرمایه محکم‌تر وابسته می‌کند." (۱۴) می‌نامد. بنابراین مناسبات بازار در تولید کالا و فروش آنها حذف نمی‌شود، آنچه که در این مرحله حذف می‌شود و یا در روند حذف قرار دارد، بازار کار است، بازار ساعات کار انسان، یعنی نیرو و مهارت است. کارکنان با مالکیت ابزار تولید خود، دیگر نیروی کار خود را در اثر فشارهای بازار همچون کالا در معرض فروش نخواهند گذاشت، بویژه در اثر فشارهای ناشی از رقابت با دیگر کارکنان.

شیوه‌های رسیدن به این هدف از طریق تاثیرگذاری و هدایت بازار صورت می‌پذیرد نه از طریق حذف مکانیکی آن. با ایجاد کار برای بیکارها در املاک، کارخانه‌ها و کارگاه‌های ملی شده، دولت پرولتری به مسئله بیکاری و بنابراین به مسئله رقابت بین کارکنان از ترس بیکاری نقطه پایان

می‌نهد. کارکنان از طریق حضور خود در دولت به صاحبان تولید ملی شده مبدل گشته و طبعاً از استثمار خود برای تحصیل سود جلوگیری خواهند نمود. آنها از تولید ارزش اضافه خودداری خواهند نمود. درآمد آنها به سطحی معادل ارزش تولیدشان با کسوراتی برای سرمایه‌گذاری مجدد و برنامه‌های اجتماعی، صعود خواهد کرد. کسوراتی که در نهایت چه از طریق دستاوردهای اقتصادی آینده و چه از طریق برنامه‌های اجتماعی به خود آنها باز می‌گردد. با توجه به نبود واقعی بیکاری در جامعه، سطح بالای مزایا برای کارکنان، استخدام‌کننده‌های سرمایه‌دار را وادار به پرداخت حقوقی معادل آن خواهد کرد. نتیجتاً این نوع از بازار که به وسیله دولت پرولتاریایی برقرار می‌شود، دیگر یک بازار سرمایه‌داری نیست بلکه با مدیریت آگاهانه دولت پرولتاریایی، بازار به عمل بر ضد بورژوازی و در جهت منافع کارکنان آغاز می‌کند. بازار دیگر همچون نیروی ماوا-طبیعی چشم‌بسته‌ای ناشی از فعل و انفعالات تولیدکنندگان جدا از هم نیست. عامل عقلانیت و یا آگاهی، برنامه‌ریزی-به جای جایگزین کردن بازار آنرا تغییر می‌دهد. در اینجا آشکارا جایگاهی برای دخالت دولت در اقتصاد وجود دارد اما این به معنی دخالت در مدیریت تمام جزئیات فعالیت-های بنگاه‌ها نیست، بلکه مسئله اساساً ایجاد و برقرار نمودن قوانین جدید بازی است، قوانینی که منعکس‌کننده منافع کارکنان به جای مالکان خصوصی می‌باشد. به این جهت یک بازار "سوسیالیستی" موجودیت می‌یابد که کم و بیش با سرعت آغاز به تغییر شرایطی می‌کند که کارکنان در آن به فروش نیروی کار خود می‌پردازند و بنابراین برای نخستین بار به طور واقعی در برابر "یک روز کار صدقانه یک روز حقوق صدقانه" برقرار خواهد شد.

شرایط مدیریت همگانی تولید

اما اینکه چرا باید مالکیت به دولت پرولتاریا منتقل شود و نه مستقیم تحت کنترل کارکنان بنگاه‌های مستقل قرار گیرد؟ انگلس چنین توضیح می‌دهد که مدت

زمانی طولانی، شاید چند نسل لازم است تا کارکنان قابلیت خود را جهت اداره امور خود ارتقاء دهند. او می‌نویسد: (۱۵) در همین قرن گذشته رعیت‌ها و کارگران کارگاه‌ها کلیت شیوه‌ی زندگی خود را تغییر دادند و هنگامی که به درون صنایع بزرگ رانده شدند، خود تبدیل به مردمان کاملاً متفاوتی گشتند مدیریت همگانی تولید به وسیله کل جامعه و تکامل نوین تولید نیز نیازمند انسان‌های متفاوتی خواهد بود و آنرا بوجود خواهد آورد. مدیریت همگانی تولید با انسان‌های فعلی قابل انجام نیست (ج. ل.)^۱ انسان‌هایی که هر کدام به یک شاخه منفرد تولید گماشته شده، به آن زنجیر شده و به وسیله آن استثمار شده‌اند، انسان‌هایی که تنها یک بعد از قابلیت-هایشان، به قیمت نابودی همه دیگر قابلیت‌هایشان تکامل یافته و تنها یک شاخه را می‌شناسند، تنها یک شاخه از شاخ‌های متعدد کل تولید را. (نیاز صنعت معاصر حتی به چنین افرادی روز بروز کمتر و کمتر می‌شود)^۲ صنعت مبتنی بر برنامه و مدیریت همگانی متضمن انسان‌های همه-کاره‌ایی است که قادر به بازیابی و اداره‌ی کل سیستم تولید باشند. بنابراین تقسیم کار بدین شکل که یک کسی دهقان باشد و دیگری کفاش و آن دیگری دلال ارز (که هم اکنون ماشینی شده است) به طور کامل ناپدید خواهد گشت. تحصیلات به جوان‌ها امکان خواهد داد که بسرعت تمام سیستم تولید را بیاموزند و براساس نیاز جامعه و یا تمایل خود از شاخه‌ای به شاخه دیگر صنایع منتقل شوند و از حالت تک بعدی تقسیم کار فعلی، رهایی یابند. بنابراین ساختار کمونیستی جامعه، به اعضای خود امکان به کارگیری همه توانایی‌هایی را که از طریق تکامل همه جانبه بدست آورده‌اند، خواهد داد. . . .

این بخش از نوشته‌ی انگلس از جهت اشاره به موضوع مورد بحث ما، جالب توجه است. انگلس به روشنی بیان می‌دارد که بعد از انقلاب پرولتری "مدیریت همگانی تولید"

۱ - تاکیدها از من است (جیمز لاولر)
۲ - جمله داخل پرانتز از لاولر است.



ممکن نخواهد بود! نه به جهت عدم توانایی دولت پرولتاریا در مصادره‌ی مالکیت از بورژوازی و یا نداشتن کادر فنی لازم برای برنامه‌ریزی مرکزی، بلکه علت، به طور ساده این است که طبقه کارگر، یعنی تولیدکنندگان مستقیم، خود تحویلات و مهارت لازم، برای این ساختار کمونیستی جامعه را ندارند. در این بخش همچنین هیچ اشاره‌ای به این که این پروژه می‌تواند از طریق نخبگان فنی که در یک وزارتخانه دولتی همچون وزارت برنامه‌ریزی مرکزی، گردآوری شده‌اند، اداره شود، به چشم نمی‌خورد. "مدیریت همگانی" به معنی مدیریت از سوی کل جامعه و نه از سوی بخش ویژه‌ای از متخصصان که به "برنامه-ریزی مرکزی" اشتغال دارند خواهد بود. در این قسمت از نوشته خود، انگلس به پنج نکته عمده اشاره دارد: ۱- بلافاصله بعد از انقلاب پرولتاریایی "مدیریت همگانی" تولید ممکن نخواهد بود. بنابراین در حالیکه مناسبات مالکیت به تدریج تغییر می‌کند، تولید بازار ادامه خواهد یافت. ۲- این بازار کم و بیش آگاهانه و یا برنامه-ریزی شده به طور روز افزون در جهت منافع کارگران (حقوق بگیران م.) خواهد بود. ۳- هنگامی که "صنعت به طور همگانی و براساس برنامه تداوم یافت" از برکت توده‌های آموزش دیده و تحصیل کرده، آنچه که امکان خواهد داشت، مدیریت همگانی خواهد بود و نه مدیریت نخبگان هیئت برنامه‌ریزی مرکزی متشکل از تکنوکرات-های اقتصادی. ۴- از آنجایی که تقسیم جامد کار و سلسله مراتب خصلتی مدیریت سا زمان سرمایه‌داری تولید، از برکت تولید ماشینی، هم اکنون منسوخ گشته است، خود تولید سرمایه‌داری رو به این سو دارد. ۵- اشاره می‌شود که جامعه‌ی مابعد سرمایه‌داری باید به دو مرحله مجزا قسمت شود. مرحله اول دوره‌ای است که مناسبات بازار با حضور بنگاه‌های سرمایه‌داری به موجودیت خود ادامه می‌دهد در حالی که مالکیت عمدتاً با ابزار اقتصادی از طریق رقابت موفقیت‌آمیز با سرمایه‌داری، به تدریج به دولت پرولتاریایی منتقل می‌شود.

و مرحله دوم دوره‌ای خواهد بود که مدیریت همگانی اقتصادی از طریق خود کارکنان انجام خواهد شد. در طرح انگلس، مناسبات بازار مبتنی بر پول در مرحله دوم است که از بازی نقش عمده‌ی اقتصادی باز می‌ماند و دولت و بازار ناپدید می‌شوند. اما در هیچ جا اشاره‌ای به سیستم برنامه‌ریزی مرکزی مانند آنچه که در جوامع سوسیالیستی قرن بیستم وجود داشت، نشده است.

سرمایه و اولین واکنش آگاهانه‌ی جامعه به بازار از زنجیرگیسخته

مبحث موجود درباره‌ی خصلت جامعه پسا-انقلابی، از تأیید برداشتی از کار عمده‌ی مارکس یعنی **کاپیتال** برخوردار است. منطق کاپیتال مارکس عبارت از تحقیق گام به گام مقوله‌ها و یا ساختار سرمایه-داری از عمومی‌ترین یا مجردترین سطح تا مرکب‌ترین و پیچیده‌ترین آنها، است. این تجزیه و تحلیل نه تنها شامل یک تحقیق ساختاری بلکه شامل پویایی‌های تکاملی سرمایه‌داری نیز می‌باشد. در این بررسی، برجستگی تاریخی ساختارهای نسبتاً مجرد اولیه‌ی سرمایه‌داری، مربوط به مراحل رشد اولیه سرمایه‌داری و حتی ماقبل سرمایه‌داری می‌باشد، بررسی مقوله‌های پیچیده‌تر و مرکب، بیشتر منعکس‌کننده مراحل پیشرفته‌تر سرمایه‌داری است. تجزیه و تحلیل رشد سرمایه‌داری بسیار با مفهوم‌تر از آنست که گاهی از جانب "نقد اقتصاد سیاسی" درک شده است. یعنی، این تحلیل بسیار بیشتر از یک استدلال منفی کاملاً ساده از سرمایه‌داری، همچون یک سیستم ذاتاً متناقض است. مارکسیسم نوعی "سوسیالیسم منفی‌باف" نیست که موضع‌گیری مطلقاً منفی در مقابل سرمایه-داری داشته، و آنرا همچون پدیده‌ای کاملاً شیطانی بیانگارد که باید نابود و یا به سرعت با مقوله دیگری جایگزین شود، از دیدگاه "سوسیالیسم دیالکتیکی" مارکس،

جامعه نوین از بطن جامعه کهنه به وجود می‌آید. (۱۶) سرمایه نوعی پیش‌نگری نظری برای تشخیص تکامل جنین جامعه نوین از درون زهدان سرمایه‌داری است که جایگزین آن خواهد شد.

بنابراین نوعی تکامل ساختاری سرمایه‌داری هم در شیوه‌هایی که سرمایه‌داران تولید را در کارخانه سازماندهی می‌کنند و هم در شیوه‌های ارتباطی غیرمستقیم که در مناسبات میان بنگاه‌های سرمایه‌داری برقرار است، وجود دارد. در خود بازار نیز در ارتباط با تغییرات شیوه‌های پیشبرد تولید، تغییرات تکاملی صورت می‌گیرد. با تجزیه و تحلیل منطق تکامل سرمایه‌داری و مناسبات به هم پیوسته‌ی بازار، ما قادر خواهیم بود به راه‌هایی که بازار سرمایه-داری به مناسبات جامعه کمونیستی آینده رشد می‌دهد بهتر پی ببریم.

قبل از هر چیز ما باید دریابیم که سیستم بازار سرمایه‌داری تنها یک مرحله از تاریخ تولید مبتنی بر بازار است. مشخصه سرمایه‌داری تولید مبتنی بر بازار نیست بلکه سرمایه‌داری یک نوع ویژه تولید بازار است. مارکس توضیح می‌دهد که قبل از این که روند پیچیده تولید کالای سرمایه-داری را دریابیم ضروری است که تولید کالایی ساده غیر سرمایه‌دارانه را دریابیم. مناسبات مبتنی بر بازار، قبل از سرمایه‌داری وجود داشته است و بنابراین ممکن است که بعد از آن نیز به اشکال دیگری به بقای خود ادامه دهد. شناخت مناسبات مبتنی بر بازار تولید کالایی ساده، برای شناخت سرمایه‌داری ضروری است. اما باید دانست که سرمایه‌داری شکل ویژه‌ای از جامعه‌ی مبتنی بر بازار است. برای ظهور تولید و مبادله سرمایه‌دارانه، نوع ویژه‌ای از کالا و نوع ویژه‌ای از بازار، باید در صحنه ظاهر شود. این کالایی شدن و یا بازاری-شدن قابلیت انسان برای کار کردن است که ماهیت سیستم سرمایه‌داری را شکل می‌دهد.

مراحل آغازین تکامل انقلاب صنعتی در انگلستان که با گرایش به اخذ ارزش اضافه با اشکال ساده، کمی و مستبدانه همراه بود،



برجستگی تاریخی می‌یابد. مقاومت در مقابل شرایط کاری نازل موجب خیزش مبارزات اتحادیه‌های کارگری و تظاهرات انسان‌دوستانه در برابر رفتار غیرانسانی با کارگران شد. در نتیجه قانون کار طول مدت کار روزانه را اصلاح و کار کودکان را محدود کرد. مارکس قانون کار کارخانه‌ای انگلستان را چنین می‌نامد: "اولین واکنش آگاهانه و روش‌مند جامعه در برابر شیوهی تکامل خود به خودی روند تولید." (۱۷)

این قانون کار گویای تحدید آگاهانه‌ی عملکرد بازار کار از سوی کل جامعه بود. از برکت قانون‌های کنترل و تنظیم عملکرد بازار کار، کارگران خود را از ستم بدوی و کاملاً بی‌قاعده و یا بازار "آزاد" که آنها و کودکان آنها را مجبور به ساعات کار طولانی تا سرحد نهایی توان فیزیکی خود می‌کرد، آزاد کردند. در عین حال این قانون‌گذاری یک تغییر کیفی در روند تکامل سرمایه‌داری مدرن بود. و این "به همان اندازه حاصل ضرورت صنعت مدرن بود که نخ بافندگی و ماشین‌های خودکار و تلگراف" (۱۸) این محدودیت عملکردی لجام‌گسیخته‌ی بازار تولید، در عین حال یک گام تکاملی در بازار تولید شامل گسترش تولید اجتماعی بود. به جای فشار وارد آوردن به کارگران خود در حد بی‌زاری جسمی، مدیریت سرمایه‌داری به شکلی روز افزون به سمت نوآوری و اختراعات تکنولوژیکی، همچون ابزار گسترش تولید رو آورد. بنابراین خود تکامل سرمایه‌داری این نظریه را که "بازار آزاد" بهترین انگیزه‌ی اقتصادی است، رد می‌نماید.

این گام نخستین در تنظیم آگاهانه‌ی بازار، در تاریخ سرمایه‌داری با گام‌های بعدی، از قانون ضد تراست تا دولت رفاه، تعقیب شد. با جهانی‌شدن فعلی بازار، به نظر می‌رسد که اکنون سرمایه‌داری با زیرپا نهادن بسیاری از اصلاحات انجام شده‌ی ملی در قرن نوزدهم و بیستم، در سطح جهان، به شرایط بازار تولید لجام‌گسیخته‌ی اوایل قرن نوزدهم باز می‌گردد. قانون ملی‌ی که فروش نیروی کار را تنظیم کرده باشد، باید در سطح بین‌المللی برقرار شود و این

قوانین باید بر شرایط فروش نیروی کار در همه کشورها، اعم از غنی و فقیر، اعمال شود. یک هشدار بسیار مهم نیز وجود دارد که نابودی محیط زیست به دست نیروهای لجام‌گسیخته‌ی بازار است که باید از طریق قوانین ملی و بین‌المللی باتوجه به آنچه که اقتصاددانان آنرا "اثرات خارجی" تولید اقتصادی می‌نامند، هزینه‌های پنهانی که هنوز در میزان‌الحراره‌ی جامعه ظاهر نشده است، کنترل شود.

سوسیالیسم تعاونی

اما علاوه بر آنچه که تا اینجا در مورد تکامل بازار گفته شده است یک مرحله بالاتری هست که یک اصلاح طلب سرمایه‌داری را از یک سوسیالیست انقلابی متمایز می‌نماید و آن حذف کامل بازار فروش کار است. کاپیتال مارکس نشان می‌دهد که این مرحله اختراع سرخود آرمان‌شهرگرایان نیست بلکه واقعیتی است که درخل روند تکاملی اقتصاد سرمایه‌داری ظاهر می‌گردد. در مطالعات تکامل سرمایه‌داری، خود مارکس بین شیوه‌ی تولید اولیه‌ی کارگاهی با شیوه‌ی تولید بعدی کارخانه‌ای تمایز قایل می‌شود. درسیستم تولید کارگاهی، کارگران با به کار بردن ابزار نسبتاً ساده‌ی دستی، تنها در یکی از اجزاء روند تولید تخصص دارند. اما با تکامل تولید ماشینی، به بیان دقیق مارکس، - با تأیید نظریه انگلس در "اصول کمونیسم" - "علت تکنولوژیکی برای چسباندن کارگر بیک جزء از روند تولید برای همه‌ی عمر از میان برداشته می‌شود." (۱۹)

زمینه‌های فن‌آوری برای تقلیل کارگر به یک متخصص پیش‌پاافتاده و هم‌زمان نیاز به نظارت‌کنندگان نخبه‌ی (سرپرست‌ها یا سرکارگرها یا تکنیسین‌ها) کار، که متخصص کل روند تولید هستند، با تکامل ماشین فراهم آمده است. از آنجایی که ماشین، کاری را که در گذشته به وسیله کار جمعی تعدادی از کارگران ماهر انجام می‌شد به عهده گرفته است، دلیل فنی برای استبداد مدیریت سرمایه‌داری از میان برداشته شده است.

امکان‌های متفاوتی از سازماندهی در کارخانه پدید می‌آید، یکی آنکه به مناسبات مستبدانه‌ی سرمایه‌دارانه خاتمه می‌دهد، یکی آنکه به کارگران اجازه می‌دهد به روند کار خود نظارت داشته باشند، به یک معنی شبیه شیوه‌ی کار خودگردان جوامع گذشته.

تکامل فن‌آوری خودکار در جهت این امکان فشار وارد می‌کند. آنچه که بعد از فراهم شدن ماشین برای این سیستم سازمانی مستبدانه‌ی مبتنی بر سلسله مراتب، در محیط کار باقی می‌ماند همانا سلطه‌ی سرمایه بر روند کار با هدف کسب ارزش اضافه است. آشکال جدید "انقلاب در مدیریت" که در جهت ایجاد انگیزه‌های بزرگتری برای تولیدکنندگان مستقیم به وجود آمده است، گویای مشخص این مسئله هستند. این نوع اصلاحات به طور مداوم در برابر موانع ایجاد شده از جانب قدرت مستبدانه‌ی مدیریت بالای تصمیم‌گیرنده، قرار می‌گیرد.

در جلد سوم **سرمایه**، جایی که امکانات یک شیوه‌ی جدید تولید براساس تکامل تجربی، با پیچیده‌ترین شکل بررسی شده است، مارکس حاصل این دیالکتیک را مشخص می‌کند. او در تحلیل سیستم اعتباری می‌نویسد:

کارخانه‌های تعاونی کارگران، خود نمایانگر جوانه‌های سیستم نوین در درون سیستم قدیمی هستند، که گرچه طبعاً در درون سازمان خود در همه‌ی موارد کمبودهای سیستم غالب را بازتولید می‌نماید، و باید که بازتولید نماید. اما تضاد بین سرمایه و کار بر آنها چیره می‌شود گرچه در آغاز تنها از طریق تبدیل کارگران تعاونی به سرمایه‌داران خود، به طور مثال با قادر نمودن آنها به بکارگرفتن کار دیگران از طریق بکارگرفتن ابزار تولید. آنها نشان می‌دهند که چگونه هنگامی که تکامل نیروهای مادی تولید و همچنین اشکال تولید اجتماعی مربوط به آن به شرایط خاصی می‌رسد، یک شیوه تولید نوین به شکل طبیعی از درون نوع قدیمی آن سر بر می‌آورد. بدون سیستم تولید کارخانه‌ای که

از درون شیوهی تولید سرمایه‌داری سر بر می‌آورد، کارخانه‌های تعاونی نمی‌توانست موجودیت یابد. و اینها نمی‌توانستند بدون وجود سیستم اعتباری که خود از درون همان شیوهی تولید سر بر آورده است موجودیت یابند. سیستم اعتباری نه تنها زمینه‌ی اصلی برای انتقال تدریجی بنگاه‌های خصوصی سرمایه‌داری به شرکت‌های سهامی سرمایه‌داری است، بلکه به همان اندازه ابزار گسترش تدریجی مؤسسات تعاونی را به یک گستره‌ی کم و بیش ملی فراهم می‌کند. (۲۰)

مارکس به استراتژی یک سازمان سوسیالیستی اشاره دارد که از شیوهی موجود که به وسیله منطق خودگردیسی که در اثر تکامل خود سرمایه‌داری، رشد یافته است به نفع خود استفاده می‌کند. در سخنرانی افتتاحیه‌ی خود در بین‌الملل اول (اتحاد بین‌المللی کارگران) در ۱۸۶۴، مارکس قویاً از گسترش کارخانه‌های تعاونی پشتیبانی کرد. او در عین حال، بر علیه این تفکر که این شیوه به خودی خود از "رشد هندسی گسترش انحصار" جلوگیری خواهد کرد، هشدار داد. علی‌رغم برتری اقتصادی تعاونی‌ها، (۲۱) "صاحبان املاک و صاحبان سرمایه همواره از امتیازهای سیاسی خود جهت دفاع و بقاء انحصارهای اقتصادی خود خواهند پرداخت". بنابراین گسترش تعاونی‌ها باید با مبارزه جهت کسب قدرت سیاسی همراه باشد. "برای نجات توده‌های ماهر، کار تعاونی باید به ابعاد ملی گسترش یابد و نتیجتاً با ابزار ملی ترویج شود". (۲۲)

بین سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۶۴ مارکس و انگلس طرح خود از استراتژی اقتصادی دولت پرولتاریایی را در این رابطه تغییر دادند: به جای اینکه مالکیت دولتی را به عنوان شکل اصلی انتقال از جامعه کهنه به جامعه نو بخوانند، توجه خود را به ضرورت جنبش تعاونی همچون عمده‌ترین شکل مالکیت سوسیالیستی، به عنوان نقطه آغازین جامعه‌ی نوین، معطوف داشتند. ظهور سیستم کارخانه، پافشاری بر تولید

ارزش اضافه‌ی نسبی به ازاء ارزش اضافه‌ی مطلق، و تنظیمات مربوطه‌ی بازار لجام گسیخته‌ی فروش نیروی کار، به همراه رشد سیستم اعتباری - که کارگران را قادر به خرید کارخانه‌های خود می‌کند - ظهور مرحله‌ی صنایع تعاونی با مالکیت کارگری را برقرار کرده است.

کمونیسم نباید به شیوه‌های منفی‌باف، نفی سرمایه‌داری همچون شیطان و جایگزینی آن با جامعه‌ای به طور مفرط متفاوت، در نظر گرفته شود. مارکس و انگلس با شیوه‌ای دیالکتیکی برای درک واقعیت اجتماعی، زمانی در *ایدئولوژی آلمانی* نوشته بودند: "کمونیسم برای ما نه همچون حالت امور است که باید برقرار شود، ایده آلی که واقعیت باید خود را براساس آن تنظیم کند. ما کمونیسم را جنبش واقعی می‌دانیم که حالت جاری امور را از میان بر می‌دارد." (۲۳) بنابراین کمونیسم تکاملی است که هم‌اکنون در میان سرمایه‌داری در حال ظاهر شدن است. مارکس بعداً در نوشته‌اش درباره‌ی کمون پاریس استدلال می‌نماید که کارگران "ایده‌آلی برای تحقق، جز آزاد کردن مولفه‌های جامعه نوین که خود جامعه‌ی کهنه‌ی در حال از کارافتادن بورژوازی آستان آنها است، ندارند". (۲۴) مولفه‌هایی که نیاز به آزاد شدن دارند، چنانکه مارکس در دهه‌ی ۱۸۶۰ می‌بیند، بنگاه‌های تعاونی کارگران است. اینها "اولین جوانه‌های جامعه نوین" هستند که در بطن جامعه فرسوده رشد می‌کنند. اما برای این رشد و نمو، زمینه باید آماده شود. شرایط عمومی که بازار آزاد و یا بدوی را مجبور به کنترل آگاهانه، به شکل قوانین جدید تولید و تبادل می‌نماید، امکانات پدیدار شدن قطعی جوانه‌های جامعه نوین را فراهم آورده است. یک دولت پرولتاریایی زمینه‌های این تکامل را برای ادامه منطق منسجم خود، در جهت عمومیت یافتن تعاونی‌ها در سطح ملی و بین‌المللی آزاد خواهد کرد.

اما خطوط اصلی دیدگاه آنها در ۱۸۴۸ سر جای خود باقی می‌ماند. گام اول حیاتی که بدون آن جنبش تعاونی محکوم به فنا

است، برقراری حکومت پرولتاریایی می‌باشد. تحت یک حکومت پرولتاریایی، بنگاه‌های "سوسیالیستی" با امکان بیشتر و کامل‌تری قادر خواهند بود برتری خود را بر نوع سرمایه‌دارانه آن در رقابت بازار، به نمایش بگذارند. این چنین سوسیالیسم مبتنی بر بازاری، دوران گذار منتهی به تکامل نهایی جامعه است که در آن کارگران فعالیت‌های تولیدی خود را به طور عام کنترل می‌کنند. اما باید توجه داشت هم اکنون در گام‌های نخستین چنین جامعه‌ای قرار داریم، که به علت محدودیت روزافزون بازار در میان انسانیت متکرر، آنچه که از بازار باقی می‌ماند، دیگر تنظیم تولید براساس شقاوت سنگدلانه ضرورت طبیعی تحمیل شده نیست. آن بازاری که برای کارگرانی که برای خود کار می‌کنند باقی می‌ماند، بازاری می‌باشد که به طور گسترده‌ای تحت اراده‌ی آگاهانه‌ی انسان است. یعنی بازاری است که به شکلی آگاهانه در جهت سعادت انسان بکار می‌رود.

موور^۱ در برابر مارکس

استانلی موور در "مارکس علیه بازار" (۲۵) معتقد است که مارکس در مانیفست کمونیست از بازار حمایت کرده است، اما بعداً در "سرمایه" و همچنین "نقد برنامه‌ی گونا" او این نظریه را نفی و سوسیالیسم غیربازار را ارایه داد. موور درست می‌گوید، همان‌گونه که ما دیدیم، وضعیت پسا-انقلابی‌ی که در مانیفست تصویر می‌شود، "سوسیالیسم بازار" است. شواهد محکمی نیز در مورد جامعه‌ی بازار پسا-انقلابی که موور اعتقاد دارد مانیفست به طور مشخصی نظریه‌ی غیربازار منتج از این روند را نفی کرده است، وجود دارد. با کنار گذاشتن اصول اخلاق فلسفی نوشته‌ی قبلی مارکس، وی نمی‌تواند هیچ بحث تجربی موثری در جوهر ماتریالیسم تاریخی بیابد، و در تأیید نتیجه‌گیری‌های پیشین خود مبنی بر این





که سرمایه‌داری باید به جامعه‌ای که در آن هیچ نوع مبادله‌ی کالایی برقرار نیست، تغییر نماید. در هر حال مارکس در نوشته‌های بعدی خود مانند سرمایه و نقد برنامه‌گوتا، بنا به نظر موور به بازبینی و تجدید نظر در دیدگاه خود پرداخته و جزم‌گرایانه با تأیید مجدد نتایج ضد مبادله‌ی گرفته شده در جوانی، بدون زمینه‌های اخلاقی آن را که با چنین نتیجه‌گیری‌هایی متضاد است؛ موضع سوسیالیسم بازار در مانیفست را بدور می‌افکند.

اما در نظرگاه‌هایی که ما توضیح دادیم، هیچ‌گونه ناهمخوانی، حتی تلویحی، بین موضع‌گیری‌های مانیفیست همراه با "اصول کمونیسم" و نوشته‌های بعدی مارکس وجود ندارد. هدف درازمدت جامعه‌پسا-انقلابی یک کمونیسم غیرمتمکی بر بازار است. اما این، یک دوران طولانی "سوسیالیسم بازار" را همچون مرحله‌ای میانی که گام نخست در دستیابی به هدف نهایی است، حذف نمی‌کند. این درست است که مارکس (و انگلس) در آن اثر، چیز زیادی برای گفتن، در دفاع از هدف نهایی جامعه‌ی مبتنی بر "تکامل آزادانه‌ی هر فرد" نداشته‌اند. اما در سرمایه و دیگر کارهای اخیرتر که به بحث‌های پیچیده‌تری در مورد پایان دوران تولید کالایی می‌پردازد، به فرض وجود یک مرحله بینابینی سوسیالیسم مبتنی بر بازار، ادامه می‌دهد.

در توضیحات داده شده در مورد تعاونی‌ها، دقیقاً این طرح پیش‌بینی شده است. کارخانه‌های تعاونی همچون نخستین جوانه‌های جامعه‌ی نوین وصف شده، و آشکارا در جامعه‌ی مبتنی بر بازار، موجودیت یافته و به عمل می‌پردازند. نخستین جوانه‌های جامعه‌ی نوین مؤسساتی هستند که برای بازار تولید می‌نمایند. آنچه راکه از بطن سرمایه‌داری پدیدار می‌شود می‌توان مؤسسات "تعاونی سوسیالیستی بازار" نام نهاد. در حالی که در این مؤسسات هیچ محدودیتی نیست، مارکس در آنها آغاز جامعه نوین را می‌بیند. وی آنها را به علت در برداشتن نارسایی‌های "بورژوازی" رد نمی‌کند. انقلاب پرولتاریایی

باید ژست منفی دولت سرمایه‌داری در قبال این نوع پیشرفت-های انقلابی را نفی نموده و شرایط سیاسی مورد نیاز برای رشد کامل آنها را فراهم نماید. در حالیکه هدف درازمدت می‌تواند حذف کامل تولید مبتنی بر بازار باشد، چشم‌انداز فوری برای جامعه‌ی پسا-انقلابی اینست که به تعاونی‌های بازار امکان رشد داده شود. مارکس آشکارا برخورد منفی با تعاونی‌ها، که لنین آنرا

پدیده‌ای "سوداگرانه" نامید و بعدها در جزوه‌اش به نام "در مورد تعاونی‌ها" از آن رفع اتهام نمود، نشان نمی‌دهد. (۲۶)

ما شهادت انگلس را داریم که مارکس در ادامه حیاتش به حمایت از جامعه‌ی پسا-انقلابی سوسیالیستی مبتنی بر بازار، ادامه داد. وی در جزوه‌اش "مسأله‌ی دهقانی در فرانسه و آلمان" در ۱۸۹۴، بر نقطه نظرهایش در "اصول کمونیسم" مجدداً تاکید ورزید. (۲۷)

همینکه حزب ما، در موضع قدرت سیاسی قرار گرفت به سادگی باید از بزرگ مالکان و تولیدکنندگان صنعتی سلب مالکیت نماید. اینکه این سلب مالکیت باید با پرداخت غرامت باشد یا خیر به طور وسیعی نه به ما، بلکه به شرایطی که این سلب مالکیت تحت آن صورت می‌گیرد مربوط است و به ویژه به رفتاری که این اصیل‌زادگان، یعنی مالکین بزرگ، در پیش می‌گیرند. ما به هیچ‌وجه پرداخت غرامت در هر موردی را ناروا نمی‌دانیم؛ مارکس بارها به من گفت که به نظر او، بسیار به سود ما می‌بود اگر که می‌توانستیم همه آنها را بخریم. این مسئله در اینجا مورد نظر ما نیست. بنابراین املاک بزرگ که برای جامعه حفظ شده است باید از طریق ما به کارگران کشاورزی که هم اکنون روی آنها کار می‌کنند و در تعاونی‌ها سازمان یافته‌اند، سپرده شود. این املاک باید برای کشت و کار و سود بزرگ از آن تحت نظر جامعه، به آنها سپرده شود. و در اینجا هنوز نمی‌توان از چیزی همچون اجاره‌داری سخن به میان

آورد. در اینجا آمدگی کامل برای تغییر مؤسسه‌ی سرمایه‌داری به یک مؤسسه‌ی اجتماعی وجود دارد و یکشبه قابل اجرا است، دقیقاً همانطور که در کارخانه‌های آقای کروپ و یا آقای وُن ستام قابل اجراء بود. و نمونه‌ی این تعاونی زراعی، آخرین بازماندگان خرده‌مالکان و مطمئناً بسیاری از روستاییان بزرگ مالک را نیز که هنوز در برابر آن مقاومت می‌نمایند، به امتیازهای سیستم تعاونی تولید انبوه، آگاه خواهد کرد.

گرچه نظرگاه درازمدت می‌تواند حذف کامل تولید مبتنی بر بازار باشد، جامعه بلافصل پسا-انقلابی، به تولید مبتنی بر بازار ادامه می‌دهد. در اینجا نوعی مالکیت مختلط تعاونی-دولتی پیشنهاد شده است بدین معنی که در حالی که مالکیت قانونی زمین به جامعه تعلق دارد، املاک بزرگ باید به کارگران مزرعه سپرده شود تا به صورت تعاونی آنها را اداره نمایند. و همچنین تبدیل بنگاه‌های سرمایه‌داری به بنگاه‌های "اجتماعی" وابسته به ایجاد یک سیستم متمرکز برنامه‌ریزی نیست بلکه به سادگی، به انتقال مالکیت قانونی آن به جامعه و نظارت آن بر کارگرانی که در آنجا کار می‌کنند، توجه دارد. اشکال متنوعی از مالکیت در جامعه پسا-انقلابی در نظر گرفته شده است. گرچه مالکیت بزرگ سرمایه‌دارانه از بین خواهد رفت، اما همراه تعاونی‌ها بنیادهای کوچک سرمایه‌داری، دهقانان ثروتمند با تعدادی

کارگر و دهقان‌های خرده‌پایی که خود روی زمین‌شان کار می‌کنند، باقی می‌مانند. دهقانان کوچک و خرده‌پا باید از طریق مشاهده‌ی امتیازهای پیوستن داوطلبانه به تعاونی‌ها، بر اثر ضرورت‌های اقتصادی را بیاموزند. تعاونی‌ها قادر به تولید با هزینه‌ی ارزانتر بوده و کارگران تعاونی‌ها درآمد بیشتر و شرایط کاری بهتری خواهند داشت. اگر این نمونه‌ها برای جلب به تعاونی‌ها کافی نباشد، می‌توان حدس زد که رقابت در بازار دهقان‌های منفرد را به تشکیل تعاونی‌ها با تشویق و کمک دولت سوسیالیستی، وادار خواهد کرد.

انگلس ایده‌ی پرداخت غرامت به سرمایه-داران و زمین‌داران بزرگ را به مارکس نسبت می‌دهد. او باید این اشاره‌ی ویژه را با توجه به این حقیقت کرده باشد که، اشاره-ی صریح به این ایده، شاید به این علت که در سال ۱۸۴۸ برای یک انقلاب صلح‌آمیز پرولتاریایی امید اندکی وجود داشت، در مانیفیست رها شد. ما اما این را می‌دانیم که این ایده از آن خود وی در "اصول کمونیسم" است.

نقد برنامه‌ی گوتا:

تولیدکنندگان محصول خود را مبادله نمی‌کنند

این به نظر بسیار نامحتمل می‌نماید که مارکس موضع سوسیالیسم بازار مانیفیست را به علت دست یافتن به یک دیدگاه اساساً متفاوت جامعه پسا-انقلابی، رد کرده باشد. در مقدمه بر چاپ آلمانی مانیفیست

آنچه که ما اینجا با آن روبرو هستیم، یک جامعه‌ی کمونیستی است که نه بر پایه‌های خود تکامل یافته است، بلکه بر عکس، تنها از بطن جامعه‌ی سرمایه‌داری ظاهر می‌شود

در سال ۱۸۷۲ مارکس و انگلس نوشتند که "اصول عام طرح شده در این مانیفیست در کل برای همیشه صحیح است گر چه اینجا و آنجا برخی جزئیات می‌تواند کامل تر شود. (۲۸) بنابراین اختلاف به این حساسی که موور در مورد دیدگاه‌های مارکس در ۱۸۴۸ با سال‌های بعد بدان اشاره می‌کند، به طور یقین از مقوله‌ی اصول عام هستند و نه جزئیات. مارکس و انگلس می‌گویند که برخی معیارهای عملی برنامه‌ی کمونیستی منطبق بر زمان نیست و باید براساس شرایط تاریخی تغییر یافته، بازبینی شوند - این نکته به ویژه، در پرتو کمون پاریس در سال قبل، قابل توجه است. آنها اضافه می‌کنند، که این نظریه اما یکی از اصولی است که در خود مانیفیست بدان توجه شده است.

عمده‌ترین اساس برای مجاب شدن استانیلی موور به این که مارکس حمایت خود از سوسیالیسم بازار را، بعداً رد نمود، برنوشته-ی مارکس تحت عنوان *نقد برنامه‌ی گوتا*، استوار است. این نوشته به اثر کلاسیک تفکر مارکس در مورد جامعه‌ی کمونیستی تبدیل شده است، گرچه مارکس آنرا "یادداشت‌های حاشیه‌ای" نامید، که بر برنامه‌ی تاسیس حزب سوسیال دموکرات آلمان، با عجله نگاشته شده و قرار نبود چاپ بشود.

مارکس به روشنی و بدون آنکه جای شبه-ای در این که، تولید کالایی و بازار در جامعه‌ی کمونیستی وجود نخواهد داشت، باقی بگذارد، می‌نویسد. (۲۹)

در جامعه‌ی اشتراکی مبتنی بر مالکیت همگانی ابزار تولید، تولیدکنندگان محصول خود را مبادله نمی‌کنند و کاری که صرف تولید کالاها شده است نیز به شکل ارزش این تولیدات و همچون کیفیت مادی آنها ظاهر می‌شود، زیرا در چنین جامعه‌ای مغایر با جامعه-ی سرمایه‌داری، کار

انفرادی دیگر به شکل غیرمستقیم وجود ندارد، بلکه به صورت مستقیم و به شکل یک جزء از کل کار است. اصطلاح "حاصل کار" حتی امروز به جهت ابهام، در خور مخالفت و کاملاً بی‌معنی است.

در پرتو هر آنچه که تا اینجا گفته شده است، انسان دچار وسوسه‌ی این استدلال می‌شود که حذف تولید جهت مبادله، مربوط به جامعه‌ی بلافصل پسا-انقلابی نیست، بلکه هدف آینده‌ی چنین جامعه‌ای است، یعنی هنگامی که "مدیریت همگانی" امکان‌پذیر باشد. اگر آنچه که تا اینجا استدلال شده است، نشان‌دهنده‌ی دیدگاه استوار مارکس است، پاراگراف فوق، باید به آنچه که من آنرا مرحله‌ی دوم جامعه‌ی پسا-انقلابی نام نهاده‌ام مربوط باشد و نه به مرحله‌ی اول. و اگر که چنین است یک مرحله‌ی ابتدایی "سوسیالیسم بازار" وجود خواهد داشت. به نظر می‌رسد که این نتیجه‌گیری از آخرین جمله‌ی پاراگراف فوق به دست می‌آید، هنگامی که مارکس امکان پرمعنی بودن امروزین اصطلاح "محصول کار"، و بی‌معنی بودن آن در "جامعه‌ی اشتراکی" آینده را مقایسه می-کند.

آنچه که این نتیجه‌گیری را تضعیف می-نماید، این حقیقت است که بلافاصله بعد از پاراگراف فوق‌الذکر مارکس به توضیح آنچه که وی آنرا مرحله‌ی اول جامعه‌ی کمونیستی می‌خواند، می‌پردازد:

آنچه که ما اینجا با آن روبرو هستیم، یک جامعه‌ی کمونیستی است که نه بر پایه‌های خود تکامل یافته است، بلکه برعکس، تنها از بطن جامعه‌ی سرمایه‌داری ظاهر می‌شود که بنابراین از هر جنبه، اقتصادی، اخلاقی و ذهنی، هنوز مَهر نشانه‌های جامعه‌ی منسوخ‌ی را که از زهدان آن سربرآورده است، برپیشانی دارد. (۳۰)

این پاراگراف آشکارا منعکس‌کننده‌ی طرح دیالکتیکی سوسیالیسم مارکس است. جامعه‌ی نوین از بطن جامعه‌ی کهنه برمی-خیزد و مَهر آنرا "در همه زمینه‌ها" برپیشانی دارد. و تازه این پاراگراف مستقیماً به دنبال پاراگرافی می‌آید که مارکس در



آن اعلام می‌دارد که "تولیدکنندگان محصول خود را مبادله نمی‌کنند". چگونه چنین شرایطی یعنی عدم تبادل، مستقیماً از درون سرمایه‌داری ظاهر می‌شود؟ براساس این نوشتار، هر کسی معذور است اگر اعتقاد پیدا کند که در دیدگاه‌های مارکس در ارتباط با جامعه‌ی پسا-انقلابی یک تغییر ریشه‌ای وجود داشته است، تغییری که کمتر شباهتی به بررسی دیالکتیکی "حتمیت" که به شکلی دیگر از آن دفاع نموده است دارد. این پاراگراف می‌گوید که حکومت کارگران انقلابی باید یک‌شبه عملاً تمام ابزار تولید را به تصرف در آورده و عملکرد آنها را بدون وابستگی به مبادله در بازار، رهبری نماید.

اما چنین نتیجه‌گیری یک پاراگراف بسیار مشهور دیگر از نقد برنامه‌ی گوتا را نادیده می‌گیرد:

بین جوامع سرمایه‌داری و کمونیستی بستری از دوره‌ی دگرذیسی/انقلابی یکی به دیگری گسترده است. در ارتباط با آن همچنین یک دوره‌ی دگرگونی سیاسی وجود دارد که در آن، دولت چیزی غیر از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، نمی‌تواند باشد. (۳۱)

جمله‌ی "دیکتاتوری پرولتاریا" دارای مفسران هیپنوتیزم شده‌ی بسیاری است که ممکن است دقت کل پاراگراف را به آسانی نادیده بگیرند. نکاتی که در این پاراگراف باید مورد دقت قرار گیرند عبارتند از ۱- پیش از آنکه حتمیت جامعه‌ی کمونیستی تشریح شود یک دوره‌ی خاص دگرگونی انقلابی از جامعه‌ی سرمایه‌داری به کمونیستی وجود خواهد داشت. ۲- دوره‌ی دگرگونی باید از دو جنبه نگریسته شود؛ الف - جنبه‌ی قدرت سیاسی پرولتاریا؛ ب- جنبه‌ی غیرسیاسی یعنی جنبه‌ی اقتصادی-اجتماعی، روندی که قدرت سیاسی و یا دولتی وابسته به آن است.

این پاراگراف در واقع فضای تاریخی را که "اصول کمونیسم" انگلس و مانیفست به آن تعلق دارند، ترسیم می‌نماید. اشتباه اصلی موور در این است که، این دوره‌ی "انتقال" را با مرحله‌ی نخست کمونیسم

عوضی می‌گیرد. مارکس هرگز نظرش را در مورد این که با انقلاب پرولتاریایی، جامعه‌ی کمونیستی بدون تولید کالایی، نه یک‌شبه بلکه تنها پس از یک دوره‌ی انتقالی از سرمایه‌داری به کمونیسم است که پدیدار می‌شود، تغییر نداد. مارکس با استواری تاکید می‌نماید که این دوره‌ی انتقالی نیازمند "دیکتاتوری" و یا قدرت سیاسی پرولتاریا است. بدون قدرت سیاسی در دست‌های طبقه‌ی کارگر، جوانه‌های جامعه‌ی نوین که هم‌اکنون در سرمایه‌داری شکفته است، اجازه‌ی رشد برای حداکثر قابلیت خود نخواهد یافت. اما این در عین حال بدین معنی است که دوره‌ی انتقالی از طریق کاراکتر سیاسی (دیکتاتوری پرولتاریا م.) خود ختم نمی‌شود. در چارچوب دیالکتیکی مارکس، نقش دولت پرولتاریایی ایجاد یک جامعه‌ی نوین نیست، بلکه "آزادسازی مولفه‌های جامعه نوین است که خود جامعه‌ی بورژوایی در حال مرگ، آبستن آنست".

برنامه‌ی کمون پاریس

نقل یک جمله‌ی قصار از اثر مارکس در مورد کمون پاریس، جنگ داخلی در فرانسه، ارزش یادآوری دارد:

اگر تولید تعاونی قرار نیست یک ریاکاری و یک تله باشد، اگر باید که جایگزین سیستم سرمایه‌داری گردد، اگر جوامع تعاونی متحد باید تولید ملی را طبق برنامه‌های عمومی تنظیم نمایند و بنابراین آنرا تحت کنترل خود بگیرند و نقطه‌ی پایانی بهره‌ج و مرج دائم و تشنج‌های دوره‌ای، که سرشت ذاتی تولید سرمایه‌داری است، بگذارند- این چه می‌تواند باشد، آقایان محترم، جز کمونیسم، کمونیسم "ممکن"؟ (۳۳)

طبقه‌ی کارگر از کمون انتظار معجزه نداشت. آنها هیچ آرمان‌شهر از پیش آماده‌ای برای آرایه طبق فرمان مردم نداشتند. آنها می‌دانند برای به پیش بردن آزادی خود و به همراه آن، برای تحقق بخشیدن به شکل پیشرفته‌تری را که جامعه‌ی فعلی از راه ماموریت اقتصادی خود به نحوی اجتناب‌ناپذیر به سویش می‌رود، می‌بایست

از مبارزات طولانی و مجموعه‌ای از روندهای تاریخی که شرایط و انسان را متحول می‌نمایند، عبور نماید. آنها هیچ آرمانی جز آزادسازی مولفه‌های جامعه‌ی نوین که جامعه‌ی ورشکسته‌ی کهنه‌ی بورژوایی آبستن آنست، برای تحقق ندارند. هیچ فرمان انقلابی بعد از کسب قدرت سیاسی قادر به ایجاد یک آرمان، مثلاً جامعه‌ی کمونیستی نیست. در این نوشته در مورد حکومت پرولتاریایی کمون پاریس، مارکس به طور اساسی نقطه‌نظرهای مانیفست که در "اصول کمونیسم" با جزئیات بسیار کاملتر، تشریح شده است را تکرار می‌نماید. انقلاب پرولتاریایی آغازگر دوره‌ای از دگرگونی‌ها خواهد بود - دگرگونی‌های شرایط اقتصادی و نوع بشر. این آن دوره‌ی دگرگونی انقلابی می‌باشد که چند سال بعد، به طور مختصر در نقد برنامه‌ی گوتا یادآوری شده است. تجربه‌ی کمون، تجزیه و تحلیل پیشین مارکس در "سرمایه" را اثبات نمود. نقطه‌ی آغاز اقتصادی - سیاسی این روندها همان جوانه‌های جامعه‌ی نوین هستند که در بطن جامعه‌ی کهنه موجب تکامل تولید تعاونی کارگران می‌گردند. اینها (این روندها) جوامع تعاونی هستند که برای بازار تولید می‌نمایند.

تولید تعاونی رها شده از بندهایی که توسط دولت سرمایه‌داری، برگرد آن ایجاد شده و گام‌هایی که توسط حکومت اشتراکی برای تشویق آن برداشته می‌شود، بسیار سریع‌تر تکامل می‌یابد.

کمون، بازار را و حتی تولید سرمایه‌داری را از بین نبرد بلکه از طریق تنظیمات و حرکت در جهت از میان بردن بازارکار، تولید مبتنی بر بازار را تابع نیازهای انسان، نمود. مارکس به برخی از این تنظیمات اشاره می‌نماید. کار شبنانه‌ی کارگران نانوايي ممنوع شد. کارفرمایان قدرت دیکتاتوری خود را جهت جریمه‌ی کارگران از دست دادند. کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی که به وسیله‌ی صاحبان‌شان که یا گریخته و یا در اعتصاب بودند و بسته شده بودند، به کارگران سپرده شد تا به صورت تعاونی‌ها

به کار بپردازند. کشاورزان از مالیات‌ها و بدهی‌های طاقت‌فرسا رها، و از برکت حقوق‌های تعیین‌شده بر مبنای حقوق کارگری برای سیاستمداران، از یکی از درخواست‌های سنتی مورد علاقه‌اش یعنی "دولت ارزان" برخوردار شد. اقدامات اقتصادی اتخاذ شده توسط حکومت کمون "از نظر فراست و متعادل بودنشان، استثنایی" بود. (۳۴)

مارکس، به ویژه تحت تاثیر اصلاحات سیاسی اتخاذ شده توسط کمون قرار گرفت. کمون با محدود نمودن حقوق نمایندگان و حق استیضاح، دولت را به مردم نزدیکتر کرد. مارکس تاکید می‌کند که در اینجا، کمون به طور قابل ملاحظه‌ای از برنامه‌ی مانیفیست (کمونیست.م) فراتر رفت. اما اصول عام زبرساخت اقتصادی مانیفیست برجا ماند. گام‌های اولیه جهت هدایت جامعه به سمتی نوین برداشته شد. یک مجموعه‌ی کامل از تغییرات بعدی، باید به شیوه‌ی گام به گام پیش برده شود چرا که این تغییرات، تغییرات بعدی را طلب می‌کنند.

آنچه که در کمون به طور قابل ملاحظه‌ای از طرح مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ متفاوت است، میزان عظیم‌تری از خودگردانی کارگری است. راستای تغییرات انقلابی در جهت تامین امکانات برای جوانه‌های جامعه‌ی نوین که هم‌اکنون در حال تکوین در جامعه‌ی کهنه هستند، تداوم یافت. به جای "سوسیالیسم بازار دولتی" مطرح در مانیفیست، در کمون، "سوسیالیسم بازار تعاونی" برپا شد که آگاهانه قدرت دولت را که از جامعه‌ی کهنه به ارث برده است، محدود می‌نماید. به جای انتقال اساسی قدرت به دولت برای مدیریت اقتصاد، همچون "سوسیالیسم دولت‌فرموده" دوره-ی شوروی، قدرت به طور کامل‌تر به کارگران واگذار شد تا هم از خود در برابر فشارهای مستبدانه‌ی کارفرمایان‌شان دفاع نمایند و هم مدیریت همکاری‌های اقتصادی خود را در زمینه‌ی یک بازار منظم، در دست گیرند. ماشین دولتی از پیش آماده‌ی بورژوازی باید اساساً تغییر می‌یافت تا کنترل بیشتری بر نمایندگان

سیاسی که کارشان در زمینه‌ی اقتصادی فراهم کردن امکانات رشد این تعاونی‌های تحت مدیریت کارگری است، وجود داشته باشد. این گامی است بسیار عظیم‌تر از سوسیالیسم دولتی که استالین در ۱۹۲۹ ساخت. اما این درعین حال یک سیستم برنامه‌ریزی مرکزی دموکراتیک، که برخی پیشنهاد کرده‌اند، نیست. (۳۵)

سوسیالیسم بازار مارکسیستی

در "اصول کمونیسم" و مانیفیست دو "مرحله" از تجربه‌ی پسا-انقلابی را که اولی عموماً قابل دگرذیسی به دومی است، می‌توان تشخیص داد، که این خود هدف تغییرات پسا-انقلابی است. من کلمه‌ی "مرحله" را به کار برده‌ام تا این، با آنچه که مارکس در نقد برنامه‌ی گوتا دو "فاز" جامعه‌ی کمونیستی می‌نامد، اشتباه نشود. در حقیقت مارکس در پیش‌بینی‌اش از جامعه‌ی پسا-انقلابی سه "دوره" قایل می‌شود: دوره‌ی دگرذیسی انقلابی و دو فاز جامعه‌ی کمونیستی که از خلل همین دگرذیسی سر بر می‌آورد. قدرت دولت پرولتاریایی تنها در دوره‌ی اول که مولفه‌های مشخص سرمایه‌داری به موجودیت و رقابت خود در جوار مولفه‌های سوسیالیستی ادامه می‌دهند، ضروری است. این رقابت باید، پس از برخوردهای احتمالاً خصمانه‌ی دوره‌ی اولیه، رقابت اقتصادی صلح‌آمیز باشد. چگونه دو "مرحله"ی "اصول کمونیسم" و مانیفیست به طرح سه "دوره"ی مارکس ارتباط می‌یابد؟ ممکن است به نظر برسد که فاز اول جامعه‌ی کمونیستی، هنوز همانی نیست که در آن "تکامل آزاد هرکس شرط تکامل آزاد همه است" حالت امور که مشخصه‌ی فاز اول کمونیسم است حالتی است که در آن کار همچون ضرورتی برای ادامه حیات به کارگران تحمیل می‌شود، کار هنوز به "خواست اولیه زندگی" که مارکس در مورد فاز دوم کمونیسم به کار می‌برد، تبدیل نشده است. به زبان سرمایه هنوز در قلمرو ضرورت درگیر است:

آزادی در این گستره تنها می‌تواند مبتنی به انسان سوسیالیست باشد، تولیدکنندگان متحد، به طور عقلانی تبادل خود با طبیعت را تنظیم می‌نمایند، به جای تحت حاکمیت آن همچون نیروی کور طبیعت قرار گرفتن، آنرا با صرف کمترین انرژی و شرایط کاملاً مطلوب و ارزنده‌ی طبیعت انسانی خود، تحت کنترل خود می‌گیرند. اما این هنوز کم و بیش در قلمرو ضرورت می‌ماند. بعد از آن تکامل انرژی انسانی آغاز می‌گردد که خود پایان دوران قبلی و آغاز قلمرو آزادی حقیقی است، که به هر حال تنها بر اساس قلمرو ضرورت، گل می‌دهد که کوتاه نمودن ساعات کار روزانه پیش شرط اولیه-ی آن است. (۳۶)

بنابراین چنین به نظر خواهد رسید که فاز اول کمونیسم به میان مرحله‌ی اول جامعه-ی پسا-انقلابی طرح شده در مانیفیست، ریخته شده است و شاید در خارج دوره‌ی انتقالی تشریح شده در "اصول کمونیسم" که منجر به مدیریت همگانی تولید می‌شود.

در جامعه‌ی پسا-انقلابی دو روند پهلو به پهلو پدیدار می‌شوند. در یک سو از تعداد بنگاه‌های سرمایه‌داری کاسته می‌شود در حالی که بنگاه‌های سوسیالیستی رو به فزونی دارند و در همان حال یک دینامیسم متفاوت در حال عمل است. کارگران به ارتقاء مهارت‌ها و تحصیلات ضروری خود، جهت ادراک و مدیریت یک جامعه‌ی پیچیده‌ی مدرن، می‌پردازند. یک مولفه‌ی سوم نیز باید به این روندها افزوده شود. تکامل تکنولوژیکی به پیش می‌رود و بارآوری کار را به شکل عظیمی افزایش می‌دهد و کارگر را از کار طاقت‌فرسای ماشین‌گونه آزاد می‌سازد. ما باید اضافه کنیم که تکامل تکنولوژیکی، ممکن است منجر به ایجاد مجتمع‌های عظیم به هم پیوسته‌ی تولیدی گردد که جایگزین مولفه‌های از نظر فن‌آوری مستقل تولید گردد.

سرعت حرکت دگرگونی طبقاتی، ضرورتاً با تکامل فن‌آوری و روان‌شناسی اجتماعی هماهنگ نیست. تمایز مارکس بین دو فاز



کمونیسم، فرض را بر این قرار می‌دهد که تقسیم طبقات پیش از تکامل تولید به سطحی که امکان برقراری کار آزاد و خلاق فراهم آید، از میان خواهد رفت. اما هنوز در این دوره "تولیدکنندگان متحد" قابلیت "تنظیم عقلانی رابطه و تحت کنترل خود در آوردن طبیعت را دارند" یعنی فاز اول کمونیسم، بر اساس "اصول کمونیسم" مرحله‌ی "مدیریت همگانی جامعه" است که ما آنرا هدفی کوچکتر از یک جامعه‌ی تکامل یافته‌ی کامل کمونیستی، تلقی می‌کنیم. اما اگر بحث انگلس را دنبال کنیم، خواهیم دید که این چنین مدیریتی همگانی، وابسته به تکامل قابلیت‌های کارگران به همراه پیشرفت‌های فن‌آوری است، که کارگران را قادر به اداره‌ی امور خود می‌نماید.

شرایط فن‌آوری و ذهنی ذکر شده برای چنین مدیریت همگانی جامعه، با از بین رفتن طبقات، به وجود نخواهد آمد. بنابراین به نظر قابل قبول می‌رسد که فرض کنیم بین ناپدید شدن مالکیت سرمایه‌داری و قبل از آنکه مدیریت همگانی تولید به چنان تکاملی برسد که بتواند جایگزین تولید مبتنی بر بازار شود، دوره‌ای می‌تواند وجود داشته باشد. برقرار شدن چنین دوره‌ای از "سوسیالیسم بازار ناب" بعد از "جامعه‌ی مختلط سوسیالیستی - کاپیتالیستی" که بلافاصله بعد از انقلاب برقرار می‌شود، با منطق دیالکتیکی تکامل پس‌انقلابی هم - خوانی دارد. بنابراین دوره‌ی "دگرذیسی جامعه سرمایه‌داری به جامعه‌ی کمونیستی" خود می‌تواند شامل دو "فاز" باشد، که در یک فاز بنگاه‌های سرمایه‌داری دارای اهمیت هستند و در دیگری تعاونی‌ها غالب‌اند اما هنوز بسیاری از جنبه‌های کیفی سرمایه‌داری را در خود دارند و عمدتاً به تولید بازار متکی هستند.

شش مقطع تکامل کمونیستی

نقطه‌ی مرکزی تفکر دیالکتیکی مارکسیستی، نظریه‌ی تغییر و تکامل تاریخی است. مارکس یک نظریه‌ی کمونیسم خیالی اختراع نکرده است که در

مقابل سرمایه‌داری قرار دهد. وی این دو آنتی تزی را در تضاد دینامیکی با یکدیگر ملاحظه کرده است. آنچه که ما در اینجا ارایه کردیم در واقع می‌توان پنج مرحله را در تکامل کمونیسم، در کار مارکس بازشناسی کرد - با احتمال یک مرحله‌ی ششم یعنی سوسیالیسم بازار ناب که در نقطه‌ای از آنها جای داده شده است. بگذارید این روندهای مستقل تکامل کمونیسم را بر شماریم: ۱- قوانین کار^۱ "اولین واکنش آگاهانه و روش‌مند جامعه در برابر روش ناگهان سربرآورده‌ی روند تولید بود." این حرکت و دیگر انواع تنظیمات مبادله‌ی بازار را می‌توان بذریاشی‌های جامعه‌ی نوین نامید. ۲- "اولین جوانه‌های" این جامعه، مؤسسات تعاونی شامل کارخانه‌ها و مزرعه‌ها بودند که در آنها کارگران کار خود را استخدام می‌کنند و اثبات می‌نمایند که می‌توانند با موفقیت با بنگاه‌های سرمایه‌داری در بازار رقابت نمایند. ۳- سومین مرحله، مرحله‌ی پس‌انقلابی، دگرذیسی سرمایه‌داری به کمونیسم است. این مرحله، زمان رشد سریع جامعه‌ی نوین است، که در مبارزه با اشکال جامعه‌ی منسوخ، قدرت می‌یابد. مبارزه‌ای که تحت قوانین نوین برقرار شده توسط دولت پروتاریایی صورت می‌گیرد. این مبارزه نه تنها یک مبارزه سیاسی بلکه یک مسابقه‌ی اقتصادی - اجتماعی می‌باشد که نتیجه‌ی نهایی این مرحله به حذف مالکیت سرمایه‌داری بر ابزار تولید ختم می‌شود.

۴- با حذف کامل مالکیت سرمایه‌داری، یک مرحله‌ی چهارم امکان‌پذیر است. تولید سرمایه‌داری دیگر وجود ندارد، اما تولید کالایی به بازی نقش اساسی ادامه می‌دهد، چرا که هنوز شیوه‌های آگاهانه‌تر سازماندهی تولید، پدیدار نشده‌اند. ممکن است کارگران قابلیت اداره‌ی امور خود را به دست نیآورده باشند، و یا شرایط تکامل فن‌آوری، نیازمند همکاری گسترده‌ی اجتماع نباشد. (۳۷)

۵- در این مرحله، جامعه‌ی کمونیستی به

صورت یک ساختار کامل برقرار می‌گردد. تولید تعاونی به سطح ملی و چه بسا بین - المللی گسترش یافته است. اما این جامعه هنوز بسیاری از اثرات بورژوازی را در خود دارد (همان‌گونه که لنین بعداً اشاره کرد) (۳۸) بگفته‌ی مارکس این جامعه هنوز "در همه‌ی جنبه‌ها" مظهر خاستگاه خود، سرمایه‌داری را دارد. این تعیین هویت فاز نخست، یعنی فاز جامعه‌ی کمونیستی نابالغ، یادآور تعیین هویت مشابه و ناشی از عدم رضایت مارکس از جوانه‌های جامعه‌ی نوین که "همه‌ی نارسایی‌های سیستم حاکم را" بازتولید می‌نماید، می‌باشد. ما باید در اینجا مکث نموده و این مقطع را با دقت بیشتری بررسی نمایم.

بازار کمونیستی

این خطا خواهد بود اگر برخی جنبه‌های "بورژوازی" را که هنوز جزو هویت جامعه - ی نوین باقی مانده است، به عنوان بقایای مطلقاً منفی گذشته، تلقی شود. مارکس بر روی ضرورت "حق بورژوازی" به عنوان استاندارد عدالت، در دوره‌ی فاز نخست کمونیسم تاکید می‌نماید، که منظور وی این است که کارگران باید بر اساس کمیت و کیفیت کارشان حقوق و مزایا دریافت نمایند. این جنبه‌ی "بورژوازی" از اهمیت مثبتی جهت تکامل جامعه نوین برخوردار است. درست به همان شکل که جامعه‌ی سرمایه‌داری از جنبه‌های فتودالیسم تا توان جایگزینی آن با جنبه - های متناسب با طبیعت خود استفاده نمود، کمونیسم هم به استفاده از جنبه‌های ذاتی سرمایه‌داری تا زمانی که قادر به جایگزینی آنها با شیوه‌های ساختاری متناسب‌تر با طبیعت ذاتی خود باشد ادامه می‌دهد. پس به چه علت کمونیسم در دوران کودکی خود نباید بازار را به کار گیرد؟

"در جامعه اشتراکی مبتنی بر مالکیت همگانی ابزار تولید، تولیدکنندگان محصول خود را مبادله نمی‌کنند...". مارکس در این جمله ظاهراً تولید مبتنی بر بازار را حتی برای فاز نخست کمونیسم، به طور کامل حذف می‌نماید. اما وی در واقع از این



پیش تر رفته و یک سیستم مبادله‌ی جایگزین را تشریح می‌نماید. کارگران بر اساس کارشان "گواهی نامه‌ای" دریافت می‌نمایند که با آنها قادر به خرید کالا از نوعی بازار هستند. مارکس تاکید می‌نماید که "پول کار"، چیزی شبیه بلیط تئاتر است". (۳۹) و اگرچه به مفهوم واقعی کلمه پول نیست، برخی عملکردهای پول واقعی را برآورده می‌کند. به همین شکل اگرچه در مرحله‌ی نخست جامعه‌ی کمونیستی یک بازار به مفهوم واقعی کلمه وجود ندارد، اما نوعی بازار محدود و یا کنترل شده وجود دارد.

مارکس توضیح می‌دهد که چون در اینجا با یک جامعه‌ی تعاونی سروکار داریم، کار فرد مستقیماً از طریق "تصمیم‌های" نسبتاً خودبخودی بازار، ارزش‌یابی نمی‌شود. این به چه معنی است؟ در جامعه‌ی کاملاً تکامل یافته‌ی سرمایه‌داری مبتنی بر بازار، تولیدکنندگان، مستقل از هم عمل می‌نمایند و تنها هنگامی که برای فروش کالاهای خود اقدام می‌کنند، در می‌یابند که آیا کالایشان برای جامعه مفید است و یا خیر. بر این اساس، وضعیت برای جامعه‌ی تعاونی چگونه خواهد بود؟ به جای اتکاء به فروش کالاها، کار هر فرد مستقیماً در محل کار ارزش‌یابی می‌شود. کارگران گوهی نامه‌هایی مبنی بر ساعات کار انجام داده دریافت می‌کنند. "پولی" که آنها دریافت می‌کنند احتمالاً شبیه بلیط تئاتر و یا دفترچه‌ی سهمیه که خرید هر کالایی در آن یادداشت می‌شود، نیست بلکه بیشتر شبیه کارنامه‌ای است که در آن گفته می‌شود که هر شخص به ازاء کار معادل چند واحد ارزش دریافت کرده است که به یاد دوران گذشته ممکن است دلار نامیده شود. بدین شکل از آنجائی که "پول" نام هر فرد را بر خود دارد، انباشت پول از کار دیگران غیرقانونی خواهد بود. هرکس تنها همان مقدار می‌تواند خرج نماید که از قبل کار خود دریافت کرده است. گواهینامه‌ی در وجه حامل و یا کارت خرید کامپیوتری، از جانب هرکس برای خرید آنچه که مایل باشند به کار خواهد رفت.

فرض کنیم که علی‌رغم همه‌ی پیش‌نگری‌ها، برخی کالاها بیش از مقدار مورد نیاز تولید شود و یا اساساً مورد علاقه‌ی بازار قرار نگیرد. در یک جامعه‌ی کالایی، چنین نتیجه‌ای به طور جدی می‌تواند مصیبت‌بار باشد. تحت جامعه‌ی مبتنی بر تولید کالایی، کار صرف شده برای تولید چنین کالایی ابداً ارزش واقعی اجتماعی ندارد.

چنین کاری بی‌ارزش از آب در می‌آید. تولیدکننده‌ی کوچک کالا چیزی نصیب نمی‌شود، و بدون کمک دوستان و اقوام، شاید از گرسنگی تلف شود. تولیدکننده‌ی سرمایه‌داری ممکن است ورشکست شود، اما قبل از آن حداقل، کارگران مرخص می‌شوند. کارگر اخراج شده از نتایج کامل

شکست این تولید که به خوبی با مصرف همراه نشده است، در امان می‌ماند. در جامعه‌ی تعاونی برعکس کار فرد همچون بخشی از کار کل جامعه در نظر گرفته می‌شود. این واقعیت که ممکن است بخشی از این کار بی‌ثمر باشد، هزینه‌ی آن به عهده‌ی کل جامعه خواهد بود. این هزینه‌ها را که کم و بیش اجتناب‌ناپذیر است نه به عهده‌ی افراد بدشانسی که مستقیماً دست‌اندرکار آن بوده‌اند بلکه به عهده‌ی کل جامعه باید گذاشت. بنابراین برای تولیدکنندگان چنین کالاهایی ورشکستگی بی‌معنی خواهد بود چرا که کار آنها هنوز "کالا" می‌باشد. البته تنظیم تولید با توجه به این علائم که از بازار هویدا می‌شود، باید انجام شود تا مقدار این نوع از کار بیهوده به حداقل کاهش یابد. نوعی مکانیسم جدید برای جایگزینی با آنچه که زمانی همچون "نیروهای کور طبیعت" عمل می‌کردند، ضروری است که بیکاری و حتی مرگ را به دنبال‌روی از خود وادارند. مکانیسم جدیدی برای تنظیم مورد نیاز خواهد بود تا مبادله‌ی نوع بشر با طبیعت "با صرف کمترین نیرو، به بهترین نحو و

شایسته با طبیعت انسانی آنها" صورت پذیرد. (۴۰)

نتیجتاً در جامعه‌ی کمونیستی در مرحله‌ی پایئن، در حالیکه پول به معنی کامل آن موجود نیست و به مفهوم جدی با تشریح مارکس، مبادله‌ی کالا وجود ندارد، نوع محدود شده‌ای از پول و مبادله، هنوز وجود دارد. به همین شکل نیز گرچه دولت با

البته تنظیم تولید با توجه به این علائم که از بازار هویدا می‌شود، باید انجام شود تا مقدار این نوع از کار بیهوده به حداقل کاهش یابد

مفهوم کامل، به علت از بین رفتن طبقات، وجود ندارد اما هنوز نوعی "شبه دولت" مثلاً برای اطمینان از اینکه کار لازم انجام و مزایای کافی پرداخت شود، وجود خواهد داشت. این دو جنبه‌ی جامعه‌ی کهن، پول و دولت، به اجرای نقش مثبت در جامعه‌ی نوپای کمونیستی، ادامه می‌دهند. ۶- بالاخره ما به مرحله‌ی ششم از یک جامعه‌ی کاملاً بالغ تکامل کمونیستی که تکامل آزاد هرکس اساس تکامل آزاد همه‌ی جامعه خواهد بود، خواهیم رسید. ما ممکن است در اینجا وسوسه شویم که تمام تلاش‌مان را برای یافتن رد تولید مبتنی بر بازار، در جامعه‌ی پسا-سرمایه‌داری متمرکز کنیم. اشکال مبادله‌ی کار آزاد، که دیگر از طریق ضرورت تحمیل نمی‌شود، شباهت چندانی به دلالی بیزارکننده‌ی وال استریت^۱ نخواهد داشت. اما اگر ما تحلیل دیالکتیکی مارکس را جدی تلقی کنیم، باید تشخیص دهیم که این مرحله صرفاً به دنبال مراحل دیگر نمی‌آید بلکه همه‌ی روند را تحت تاثیر قرار می‌دهد. کمونیسم

۱ - Wall Street بازار بورس سهام در ایالات متحده - نیویورک



"یک جنبش واقعی است که کیفیت کنونی همه چیز را دگرگون می‌نماید." هدف نهایی تکامل کمونیستی یک آرمان‌شهر آینده نیست. بلکه بلوغ یک روند مداوم بشری است که در جهت آزاد کردن خود از خود-بیگانگی مبارزه می‌نماید و خود آن از خود-بیگانگی را همچون ابزار آزادسازی خود به کار می‌گیرد.

ادامه دارد...

یادداشت‌ها

- ۱- جیمز لاولر "Lenin and Dialectical Conception of Socialism" در نشریه ی Socialist Future - لندن آوریل ۱۹۹۵ صفحات ۱۱-۱۹
- ۲- کارل مارکس، فردریک انگلس، منتخب آثار. جلد ۶ - انتشارات پروگرس. مسکو. از صفحات ۵۰۴ بعد.
- ۳- استتلی موور. "مارکس در مخالفت با بازار" University Park, پنسیلوانیا. نشریه ی دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا. ۱۹۹۳.
- ۴- منتخب آثار مارکس انگلس - جلد ۶ - ص ۵۰۴.
- ۵- منتخب آثار مارکس انگلس - جلد ۶ - ص ۵۰۵-۵۰۶
- ۶- نامه ی انگلس به مارکس، ۲۳-۲۴ نوامبر ۱۹۴۷، از منتخب آثار - جلد ۳۸، ص ۱۴۹.
- ۷- انگلس. "اصول کمونیسم" در منتخب آثار، جلد ۶، ص ۳۵۱.
- ۸- مانیفست، منتخب آثار - جلد ۶، ص ۴۹۸: "از این نظر، تئوری کمونیسم را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: "انفاء مالکیت خصوصی." به وضوح این جمله در پارگراف قبلی اعتبار می‌یابد.
- مارکس و انگلس مشتاق‌اند که به جنبش کمونیستی موجود بپیوندند، در حالیکه به آن مفهومی می‌دهند که در واقع ممکن است با نظرات دیگر رهبران کمونیست در تناقض باشد. نگاه کنید به
- James Lawler, "Marx's Theory of Socialism: Nihilistic and Dialectical" in Louis Pastouras, ed., *Debating Marx*, Lewiston, New York: Edward Mellen Press, 1994.
- ۹- "اصول کمونیسم" منتخب آثار، جلد ۶، ص ۳۵۱.
- ۱۰- مانیفست، منتخب آثار، جلد ۶، ص ۵۰۵.
- ۱۱- استدلال مور چنین است، ۷.
- ۱۲- منتخب آثار، جلد ۶، ص ۳۵۰. استتلی مور چنین ترجمه می‌نماید "غرامت به شکل اوراق بهادار".
- ۱۳- منتخب آثار، جلد ۶، ص ۳۵۰.
- ۱۴- کارل مارکس، کاپیتال، جلد ۱، New York: International Publishers, (1967, ص ۶۴۵)
- ۱۵- "اصول کمونیسم" منتخب آثار جلد ۶، ص ۳۵۳-۳۵۴.
- ۱۶- جهت تمایز من بین سوسیالیسم خیالی و دیالکتیکی، نگاه کنید به. cit. Lawler, 1994 Op.
- ۱۷- کاپیتال، جلد ۱، ص ۴۸۰.
- ۱۸- کاپیتال، جلد ۱.

- ۱۹- کاپیتال، جلد ۱، ص ۳۶۸.
- ۲۰- کارل مارکس، کاپیتال، جلد ۳ (انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۶۶)، ص ۴۴۰.
- ۲۱- سودآوری بالای تعاونی‌ها در جلد ۳، ص ۳۸۸ کاپیتال استدلال شده است.
- ۲۲- منتخب آثار، جلد ۲۰، ص ۱۱۲.
- ۲۳- منتخب آثار، جلد ۵، ص ۴۹.
- ۲۴- منتخب آثار، جلد ۲۲، ص ۳۳۵.
- ۲۵- مور، بازار بر علیه بازار.
- ۲۶- لنین در حمایت از سیستم سوسیالیسم بازار در طرح سیاست اقتصادی نوین (NEP) می‌نویسد، ایجاد "یک جامعه ی کامل سوسیالیستی از طریق تعاونی‌ها و تنها از طریق تعاونی‌ها، که ما قبلاً آنرا به عنوان پیلهوری به تمسخر می‌گرفتیم امکان‌پذیر است. . . " منتخب آثار، و. ایلیچ لنین ۱۹۷۱ جلد ۳، (مسکو، انتشارات پروگرس)، ص ۱۶۱. نگاه کنید به، لاولر ۱۹۹۵.
- ۲۷- فردریک انگلس. ۱۹۴۹ "مسئله دهقانی در فرانسه و آلمان". در منتخب آثار کارل مارکس و فردریک انگلس، جلد ۲، ص ۳۹۷. (مسکو: خانه ی انتشارات زبان‌های خارجی)
- ۲۸- منتخب آثار، جلد ۲۳، ص ۱۷۵.
- ۲۹- منتخب آثار، جلد ۲۴، ص ۸۵.
- ۳۰- منتخب آثار، جلد ۲۴، ص ۸۵.
- ۳۱- منتخب آثار، جلد ۲۴، ص ۹۵.
- ۳۲- مور استدلال می‌نماید که برخلاف موضع مانیفست "بر اساس نقد برنامه گوتا، وظیفه ی عاجل انقلاب پرولتاریایی برانداختن مبادله ی کالایی است." (۸) او می‌نویسد که ترمینولوژی بعدی لنین که فاز نخست کمونیسم از دید مارکس را "سوسیالیسم" معنی می‌کند، یک تفاوت غامض و عمده ی را بین انتقال اقتصادی بدون طبقه که بر اساس نقد برنامه گوتا توضیح داده شده است و آنچه در مانیفست مطرح می‌شد، ایجاد می‌نماید. آخری، همچون کاپیتالیسم، اقتصادبست مبتنی بر مبادله ی کالایی. قبلی اما همچون اقتصادی بری از پرستش کالایی، چنین نیست." (۴۰)
- مور اضافه می‌نماید که مارکس نظر خود را در مورد اقتصاد انتقالی تغییر داد. این اما نادیده انگاشتن اشاره ی مارکس به یک دوران اقتصاد انتقالی پیش از ظهور جامعه ی کمونیستی در فاز نخست است. در واقع این مور است که این فاز نخست کمونیسم را دوران انتقالی می‌نامد نه مارکس. اگر بتوان فاز نخست کمونیسم را هم انتقالی در نظر گرفت، این یک دوران انتقالی متفاوتی خواهد بود با "دوران انتقال جامعه از کاپیتالیسم به کمونیسم". اثبات تداوم منطقی آثار مارکس، در هر حال پاسخ به نکته ی اساسی انتقاد مور که مارکس از نشان دادن ضرورت یک جامعه ی تولیدی غیرکالایی غفلت ورزید، نیست.
- پاسخ به این نکته در گفتار ما نهفته است: توضیح قاطع مارکس از تولید کالایی وجود اشکال مبادله ی سوسیالیستی و کمونیستی را حذف نمی‌کند، در حالیکه کالاپرستی حذف شده است درحالی که وجه مشخصه ی کمونیسم برنامه ریزی مرکزی نیست، چنانکه مور مطرح می‌کند. (همانجا در ص ۳۰).
- ۳۳- منتخب آثار، جلد ۲۲، ص ۳۳۵.
- ۳۴- منتخب آثار، جلد ۲۲، ص ۳۳۹.
- ۳۵- مثلاً (Darrow Schecter) در گرمشی و تئوری

دموکراسی صنعتی

(Brookfield Vermont: Gower Publishing Co. 1991), ص ۱۷-۱۸. نگاه کنید به لاولر ۱۹۹۴، ص ۱۷۴-۱۷۹.

Schechter به تضاد بین دموکراسی و برنامه ریزی شورایی مرکزی موهوم عطف توجه می‌نماید، که وی به غلط چنین استنباط می‌نماید که توسط کمون به کار گرفته شد و به وسیله ی مارکس توصیه گشت.

۳۶- مارکس، کاپیتال، ص ۸۲۰

۳۷- استتلی مور در ارایه پیشنهاد تکمیلی خود بر مانیفست، این چنین فاز چهارمی را پیشنهاد می‌کند. وی دوره ی را قایل می‌شود که در آن بخش‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری، همزیستی می‌نمایند که در آن "یک اقتصاد سوسیالیستی بدون طبقه، اقتصاد بازار را با برنامه ریزی مرکزی در هم می‌آمیزد." ص ۶۷. این گمانه زنی است، چه در کار او و چه بازبینی من، گرچه یک ویرایش قابل قبول در مورد دوره ی که من آنرا همچون فضای خالی در جملات مانیفست تشخیص داده‌ام. این اما غیر ضروری است که دوره ی چهارم اضافه شده با جامعه ی غیرکالایی **نقد برنامه ی گوتا**، مقایسه شود. در تئوری مانیفست نتیجه ی منطقی این مرحله ی چهارم، هنوز از هدف مانیفست یعنی جامعه ی مبتنی بر کار آزاد، پایین تر است. در تئوری **نقد برنامه ی گوتا**، هر دو مرحله ی که توسط مور مشخص می‌شود، به بیان درست، می‌تواند در دوره ی انتقالی که زمینه ساز آغاز جامعه ی کمونیستی است، گنجانده شود.

۳۸- مقایسه شود با Lawler, 1995

۳۹- کاپیتال جلد ۱، ص ۹۴.

۴۰- بر خلاف مور، درک من از فاز نخست کمونیسم با اقتصاد بازار هم‌خوان است. این اما یک بازار کالایی که توسط مارکس، به شکل تولید کالایی، واحدهای مجزا و یا ایزوله ی تولید، مشخص می‌شود، نیست بلکه این می‌تواند متقارب با مرحله ی چهارم توضیحی من از "سوسیالیسم بازار ناب" و فاز نخست کمونیسم مارکس باشد. در هر حال من فکر می‌کنم که فضای وسیعی چه از نظر منطقی و چه تاریخی، جهت مراحل تکامل "سوسیالیسم بازار" با شباهت‌هایی کم و بیش به نمونه ی سرمایه‌داری، وجود دارد. یک جامعه ی مبتنی بر سوسیالیسم بازار می‌باید با تأثیرات ساختاری ترکیب سرمایه با توزیع درآمد، رودرو شود. صنایع متمرکز بر سرمایه درآمد بیشتری از صنایع متمرکز بر نیروی کار، برای مالک-کارکنان خود، حاصل خواهند کرد. این مشکل می‌تواند با دخالت غیرمستقیم دولت با برنامه‌های مالیاتی و یا چنانکه مارکس در نقد برنامه گوتا مطرح می‌نماید، با دخالت مستقیم و گواهینامه ی کار. در مدل پیشین، کارکنان تعاونی در صنایع مبتنی بر سرمایه نشانه‌ای از مناسبات سرمایه‌دارانه با دیگر کارکنان خواهند داشت که می‌باید از طریق دولت، اصلاح شود. مدل ارایه شده از جانب مارکس پیشرفته تر، بیشتر منعکس کننده ی روح تعاونی کل جامعه و همچنین با دولتی کمتر "مداخله گر". اما ممکن است که تا قبل از کسب تجربه ی کارکنان در تعاونی‌های مبتدی تر که کارکنان خود را مالک مؤسسه ی خود و مسئول نتایج حاصل از این چنین مالکیتی در صورت ورشکستگی بدانند، عملی نخواهد بود.

